

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Role of Contract Adjustment Clauses in Confronting Severe Economic Fluctuations

Davoud Ebadi^{1*}

1. Master of Private Law, Law Department, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: Ebadi40304@gmail.com

ABSTRACT

This article examines the status of adjustment clauses in Iranian law, focusing on the ability of contracts to respond to severe economic fluctuations, and seeks to clarify the relationship of this institution with traditional principles of contract law, Islamic jurisprudential foundations, and developments in comparative law. The principal research question is whether an adjustment clause can be recognized in Iranian law as a legitimate and effective mechanism for recalibrating contractual obligations under conditions of significant economic change. To address this question, the study first analyzes the relevant jurisprudential and statutory foundations, including the principles of no harm (La Darar) and no hardship (La Haraj), as well as Articles 10, 219, 220, 221, 227, 229, and 277 of the Iranian Civil Code. The analysis demonstrates that although Iranian law lacks an explicit and general institution equivalent to the hardship doctrine recognized in certain foreign legal systems, it nonetheless possesses sufficient legal capacity to accommodate contractual adjustment clauses. The study further distinguishes adjustment clauses from related doctrines such as subsequent lesion (ghabn-e hadeth), force majeure, and impossibility of performance, thereby clarifying the independent position of this mechanism within the law of contracts. Employing an analytical-comparative methodology, the article then investigates the status of adjustment clauses under the UNIDROIT Principles, as well as in French, German, and English law, and evaluates their practical implications in construction contracts, long-term lease agreements, supply contracts, and investment arrangements. The findings indicate that, within an unstable economic environment, adjustment clauses constitute an effective instrument for preserving contractual justice, ensuring equitable risk allocation, reducing disputes, and maintaining legal relationships. At the same time, this institution faces challenges such as the possibility of abuse, ambiguity regarding the threshold of severe economic fluctuation, difficulties in determining the competent authority for assessment, and potential tension with the principle of contractual certainty. The study concludes that under Iranian law, adjustment clauses are valid and defensible when drafted with sufficient precision and transparency. Nevertheless, legislative reform, limited recognition of the doctrine of changed circumstances, and the development of a balanced judicial interpretation are indispensable for enhancing legal certainty and ensuring consistency in practice.

Keywords: *Adjustment Clause, Changed Circumstances, Hardship, Contractual Justice, Economic Fluctuations, Principle of Binding Force of Contracts, Party Autonomy.*

تاریخ ارسال: ۴ دی ۱۴۰۲
 تاریخ بازنگری: ۱۵ بهمن ۱۴۰۲
 تاریخ پذیرش: ۲۳ بهمن ۱۴۰۲
 تاریخ چاپ: ۲۵ اسفند ۱۴۰۲

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

نقش شرط تعدیل قرارداد در مواجهه با نوسانات شدید اقتصادی

داود عبادی^۱

۱. کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، گروه حقوق، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
 * پست الکترونیک نویسنده مسئول: Ebadi40304@gmail.com

چکیده

این مقاله به بررسی جایگاه شرط تعدیل در حقوق ایران با تمرکز بر مواجهه قراردادهای با نوسانات شدید اقتصادی می‌پردازد و می‌کوشد نسبت این نهاد را با اصول سنتی حقوق قراردادهای، مبانی فقهی و تحولات حقوق تطبیقی روشن سازد. مسئله اصلی پژوهش آن است که آیا در حقوق ایران می‌توان شرط تعدیل را به‌عنوان ابزاری مشروع و کارآمد برای بازتنظیم قرارداد در شرایط دگرگونی اقتصادی پذیرفت یا خیر. در این راستا، ابتدا مبانی فقهی و قانونی مرتبط، از جمله قواعد لاضرر و لاجرح و مواد ۱۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۹ و ۲۷۷ قانون مدنی تحلیل شد و نشان داده شد که هرچند حقوق ایران فاقد نهادی صریح و عام مشابه شرط دشواری غیرمتعارف اجرا «Hardship» در حقوق خارجی است، اما از ظرفیت‌های کافی برای پذیرش شرط تعدیل قراردادی برخوردار است. همچنین تمایز شرط تعدیل از نهادهایی چون غبن حادث، فورس‌ماژور و تعذر اجرا مورد تبیین قرار گرفت تا جایگاه مستقل این سازوکار در منظومه حقوق قراردادهای روشن شود. در ادامه، با بهره‌گیری از روش تحلیلی-تطبیقی، جایگاه شرط تعدیل در اصول یونیدروا، حقوق فرانسه، آلمان و انگلیس بررسی شد و آثار عملی آن در قراردادهای پیمانکاری، اجاره بلندمدت، تأمین کالا و سرمایه‌گذاری مورد تحلیل قرار گرفت. یافته‌ها نشان می‌دهد که شرط تعدیل در بستر اقتصاد بی‌ثبات، وسیله‌ای مؤثر برای حفظ عدالت قراردادی، توزیع منصفانه ریسک، کاهش اختلافات و استمرار روابط حقوقی است. در عین حال، این نهاد با چالش‌هایی چون امکان سوءاستفاده، ابهام در معیار نوسان شدید، دشواری تعیین مرجع تشخیص و تعارض احتمالی با اصل قطعیت قراردادهای روبه‌روست. نتیجه نهایی آن است که در حقوق ایران، شرط تعدیل در صورت پیش‌بینی دقیق و شفاف قراردادی، معتبر و قابل دفاع است؛ اما برای افزایش امنیت حقوقی و انسجام رویه، اصلاح تقنینی، شناسایی محدود نظریه تغییر اوضاع و احوال و توسعه تفسیر قضایی متعادل ضرورتی انکارناپذیر دارد.

کلیدواژگان: شرط تعدیل، تغییر اوضاع و احوال، هاردشیپ، عدالت قراردادی، نوسانات اقتصادی، اصل لزوم قراردادهای، حاکمیت اراده.

نحوه استناددهی: عبادی، داود. (۱۴۰۲). نقش شرط تعدیل قرارداد در مواجهه با نوسانات شدید اقتصادی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۱(۴)، ۱۲۵-۱۲۵.

آن را بسیار دشوار و پرهزینه می‌سازد. همچنین، اتکا به معیار «غیرقابل پیش‌بینی بودن» در اقتصادی که تجربه تورم مزمن و جهش‌های دوره‌ای دارد، با دشواری اثباتی و تحلیلی مواجه است. بسیاری از دادگاه‌ها و داوران نیز نوسانات قیمت را ذیل ریسک متعارف بازار دسته‌بندی می‌کنند، مگر آن‌که آستانه‌ای فاحش و استثنایی احراز شود. در نتیجه، خلأ میان «ناممکن شدن» و «به‌شدت نامتوازن شدن» ایجاد می‌شود؛ خلأیی که اگر پر نشود، راه‌حل غالب به سمت فسخ، انحلال یا توقف اجرا میل می‌کند.

هدف این پژوهش، واکاوی کارآمدی مکانیسم «شرط تعدیل» به‌عنوان ابزار قراردادی مدیریت ریسک و حفظ توازن اقتصادی قرارداد در شرایط نوسانات شدید است. شرط تعدیل، با پیش‌بینی قواعد روشن برای بازنگری قیمت، زمان‌بندی یا سایر عناصر اقتصادی قرارداد، از انتقال یک‌طرفه زیان جلوگیری می‌کند و امکان استمرار رابطه قراردادی را افزایش می‌دهد. اهمیت آن در این است که به جای تکیه صرف بر مداخله پسینی دادگاه، نظم و پیش‌بینی‌پذیری را از طریق «طراحی پیشینی» وارد قرارداد می‌کند. از منظر نظری، این شرط می‌کوشد میان اصل لزوم قراردادها و اقتضائات انصاف و عقلانیت اقتصادی سازگاری ایجاد کند. از منظر عملی نیز، کاهش دعاوی و جلوگیری از شکست پروژه‌های بلندمدت، از کارکردهای مستقیم آن به شمار می‌آید.

بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش چنین صورت‌بندی می‌شود: شرط تعدیل چگونه می‌تواند به جای سوق دادن طرفین به سمت انحلال قرارداد، سازوکار تداوم و بازسازی تعادل قراردادی را فراهم آورد؟ پاسخ به این سؤال مستلزم تحلیل این نکته است که «تداوم قرارداد» در بسیاری از روابط اقتصادی، از جمله پیمانکاری، تأمین مستمر، سرمایه‌گذاری و BOT، مطلوب‌تر از فسخ یا بطلان است. شرط تعدیل با تعریف «محرك‌های فعال‌ساز»، مثل عبور از یک آستانه تورم/ارز، «فرآیند مذاکره مجدد» و «مرجع حل اختلاف»، اعم از کارشناس، داور یا دادگاه، مسیر عملی تعدیل را

قراردادهای بلندمدت در ایران، به‌دلیل ساختار اقتصادی تورمی و نوسانات تکرارشونده نرخ ارز، بیش از هر زمان در معرض برهم‌خوردن تعادل عوضین قرار دارند. در این دسته از قراردادها، فاصله زمانی میان انعقاد و اجرا موجب می‌شود ارزش واقعی تعهدات پولی یا هزینه‌های انجام کار، به‌طور معنادار تغییر کند. نتیجه عملی این وضعیت، تبدیل «ریسک متعارف تجاری» به «ریسک مخرب قراردادی» است؛ جایی که یکی از طرفین عملاً زیان غیرقابل تحمل را متحمل می‌شود. این عدم توازن، نه صرفاً یک مسئله اقتصادی، بلکه یک مسئله حقوقی مرتبط با عدالت معاوضی و بقای قرارداد است. از همین رو، آسیب‌پذیری قراردادهای بلندمدت در برابر تورم و ارز، به کانون دعاوی الزام به ایفای تعهد، فسخ، تعدیل و مطالبه خسارت تبدیل شده است.

در عمل، شوک‌های قیمتی و ارزی موجب می‌شوند هزینه اجرای تعهد، مثلاً تهیه مواد اولیه، دستمزد، حمل‌ونقل یا واردات تجهیزات، چند برابر گردد، در حالی که قیمت قراردادی ثابت مانده است. چنین وضعی می‌تواند اجرای قرارداد را از «سخت» به «غیرعقلایی» یا «ویرانگر» تبدیل کند؛ بدون آن‌که انجام تعهد از نظر فیزیکی ناممکن شده باشد. اینجاست که مفهوم «سختی غیرمتعارف» یا «Hardship» مطرح می‌شود: تغییر اوضاع و احوال به گونه‌ای که توازن اقتصادی معامله را به‌طور بنیادین به هم بزند. استمرار این عدم توازن، انگیزه نقض قرارداد، توقف اجرا، افزایش دعاوی و حتی سقوط زنجیره تأمین و پروژه‌های بلندمدت را تقویت می‌کند. بنابراین، مسئله اصلی نه فقط امکان اجرای تعهد، بلکه «شرایط منصفانه و قابل تحمل اجرای تعهد» است.

اهمیت موضوع وقتی برجسته‌تر می‌شود که روشن گردد ابزارهای سنتی حقوق قراردادها همیشه پاسخگوی نوسانات اقتصادی نیستند. فورس‌ماژور معمولاً بر «عدم امکان» استوار است، حال آن‌که تورم و جهش ارز غالباً اجرای تعهد را ناممکن نمی‌کند، بلکه

مشخص می‌کند. در نتیجه، به جای ایجاد بن‌بست حقوقی، یک مسیر مرحله‌ای برای ترمیم توازن فراهم می‌شود. این سازوکار، منطقی قرارداد را از «یا اجرا یا سقوط» به «اجرا با بازتنظیم منصفانه» نزدیک می‌کند.

در نهایت، پژوهش حاضر در پی آن است که نشان دهد شرط تعدیل نه یک استثنای حاشیه‌ای، بلکه یکی از پیشرفته‌ترین ابزارهای حکمرانی قراردادی در اقتصادهای پرنوسان است. در سطح تحلیلی، مقاله روشن می‌کند که نوسانات شدید اقتصادی می‌تواند از قلمرو ریسک متعارف خارج شود و به وضعیت اختلال بنیادین در تعادل اقتصادی برسد. در سطح هنجاری، این بحث مطرح می‌شود که حفظ تعادل قراردادی، پشتیبان اصل لزوم است، نه دشمن آن؛ زیرا قراردادی که یک‌طرفه و ویرانگر شود، در عمل پایدار نمی‌ماند. در سطح کاربردی، ارائه چارچوبی برای تنظیم شرط تعدیل دقیق، شامل شاخص، آستانه، روش تعدیل و ضمانت اجرا، می‌تواند کیفیت قراردادها را بالا ببرد. بدین ترتیب، شرط تعدیل به‌عنوان پلی میان واقعیت اقتصادی و ثبات حقوقی، نقش کلیدی در کاهش منازعات و افزایش امنیت حقوقی ایفا می‌کند.

مبانی نظری و مفهومی

در تحلیل شرط تعدیل، نخست باید مفاهیم بنیادینی که این نهاد بر آن‌ها استوار است، به‌طور دقیق تبیین شود؛ زیرا بدون روشن شدن مرزهای مفهومی، تمایز آن با نهادهای مشابه دشوار خواهد بود. از این‌رو، در این بخش مفاهیمی مانند نوسانات شدید اقتصادی، هاردشیپ، فورس‌ماژور، اصل لزوم قراردادها، تغییر اوضاع و احوال و شرط تعدیل مورد بررسی قرار می‌گیرند. تبیین این اصطلاحات، مبنای لازم برای تحلیل ماهیت و کارکرد شرط تعدیل در نظام حقوق قراردادها را فراهم می‌سازد.

مفهوم و ماهیت شرط تعدیل

واژه «تعدیل» در معنای لغوی، بر مفاهیمی همچون برابر کردن، هم‌وزن ساختن، به اعتدال رساندن، راست کردن و اصلاح دلالت

دارد. در منابع لغوی عربی، تعدیل به معنای برابر کردن چیزی با چیز دیگر و استوار و راست گردانیدن آن آمده است. در زبان فارسی نیز این واژه ناظر به کاستن از شدت و حدت چیزی یا معتدل ساختن آن است؛ به بیان دیگر، تعدیل هنگامی به‌کار می‌رود که وضعیتی از حالت افراط یا عدم تعادل خارج و به وضعیت متوازن‌تر نزدیک شود ([Amid, 1984; Dekhoda, 1994](#); [Moein, 2000](#)). از همین منظر، تعدیل در بُن‌مایه زبانی خود واجد معنای «بازگرداندن تعادل» و «اصلاح وضعیت نامتوازن» است؛ معنایی که بعدها در ادبیات حقوق قراردادها نیز با حفظ هسته اصلی خود تداوم یافته است.

از حیث ریشه‌شناسی نیز، تعدیل از ماده «عدل» و از باب تفعیل اخذ شده و بر مفاهیمی چون راست کردن، اقامه کردن، مساوی نمودن و اصلاح دلالت می‌کند. این ریشه لغوی نشان می‌دهد که تعدیل صرفاً یک تغییر خنثی و بی‌جهت نیست، بلکه تغییری هدفمند در جهت برقراری توازن و عدالت است. برخی فرهنگ‌های فارسی و عربی نیز بر همین نکته تأکید کرده‌اند و تعدیل را به معنای اصلاح، بهبود و متناسب‌سازی دانسته‌اند ([Amid, 1984; Dekhoda, 1994; Moein, 2000](#)).

بنابراین، پیش از آن‌که تعدیل یک اصطلاح فنی در حقوق قراردادها باشد، در معنای لغوی خود حامل ایده «اصلاح مبتنی بر برقراری تعادل» است؛ ایده‌ای که در تحلیل‌های حقوقی بعدی، به‌ویژه در حوزه قراردادهای بلندمدت، نقش محوری پیدا می‌کند.

در فقه و ادبیات حقوقی سنتی، واژه تعدیل افزون بر معنای عام لغوی، در کاربردهای خاص نیز به‌کار رفته است. برای نمونه، در بحث ادله اثبات دعوا، تعدیل در برابر جرح قرار می‌گیرد و به معنای شهادت بر وجود عدالت و شرایط قانونی شاهد است؛ از همین رو، به شخصی که بر عدالت شاهد گواهی می‌دهد، «معدّل» یا «شاهد تعدیل» نیز گفته می‌شود ([Islamic Republic of, 2013](#)). این استعمال نشان می‌دهد که در سنت حقوقی و فقهی،

برخی حقوقدانان در تعریف تعدیل تصریح کرده‌اند که مقصود از آن، تصرف در مفاد تراضی و دگرگون کردن شرایط قرارداد به منظور متناسب ساختن آن با شرایط جدید و ضرورت‌های اجتماعی و اقتصادی حاکم است (Beigdeli, 2009). این تعریف به‌خوبی نشان می‌دهد که تعدیل قرارداد، صرفاً یک تکنیک شکلی برای ویرایش قرارداد نیست، بلکه نهادی ماهوی در جهت حفظ عدالت قراردادی و توازن اقتصادی است. در حقوق آمریکا نیز واژه *adjustment* یا *adjust* به معنای ایجاد تغییری محدود و سنجیده برای اصلاح، بهبود یا متناسب‌سازی یک وضعیت به‌کار می‌رود (Hornby, 2010). بنابراین، در ادبیات تطبیقی نیز تعدیل متضمن «اصلاح سنجیده و هدفمند» است، نه تغییر بنیادین ماهیت قرارداد.

در معنای خاص حقوق قراردادهای، تعدیل زمانی مطرح می‌شود که در اثر حوادث و تحولات پیش‌بینی نشده یا فوق‌العاده، مانند جنگ، تورم شدید، رکود، تحریم، بحران‌های اقتصادی یا دگرگونی‌های جدی در اوضاع سیاسی و اقتصادی، توازن مالی و اقتصادی قرارداد به‌طور اساسی بر هم بخورد. در چنین وضعیتی، ممکن است اجرای قرارداد از نظر فنی و مادی همچنان ممکن باشد، اما هزینه‌ها، ارزش‌ها و آثار اقتصادی آن به‌گونه‌ای تغییر کند که ادامه اجرای قرارداد به همان صورت نخستین، با منطبق انصاف، عدالت معاوضی و تعادل قراردادی ناسازگار گردد. در این فرض، تعدیل قرارداد به‌منزله ابزاری برای مداخله در مفاد قرارداد و انطباق آن با شرایط جدید مطرح می‌شود (Katouzian, 2004).

بر همین اساس، گفته شده است که تعدیل قرارداد ناظر به حالتی است که در آن تعادل میان عوضین به نحو وسیع و بنیادین بر هم می‌خورد و اجرای قرارداد با دشواری شدید همراه می‌شود (Taheri, 2013). بنابراین، نقطه کانونی در تعدیل قرارداد، صرف وقوع تغییر نیست، بلکه «شدت و اثرگذاری تغییر» بر ساختار اقتصادی قرارداد است. هر دشواری یا افزایش هزینه‌ای را

تعدیل همواره با نوعی «احراز اعتدال، صلاحیت یا استقامت» همراه بوده است. در برخی مباحث فقهی دیگر، مانند تقسیم سهام در شرکت یا تقسیم منافع، تعدیل ناظر به برقرار کردن توازن و تناسب میان سهم‌ها و حقوق شرکاست؛ یعنی نوعی متناسب‌سازی بر مبنای عدالت و رفع عدم توازن (Bojnourdi, 1987).

همین پیشینه فقهی و حقوقی سبب می‌شود که مفهوم تعدیل در حقوق قراردادهای نیز امری بیگانه و وارداتی صرف تلقی نشود، بلکه بتوان آن را در امتداد منطقی مفاهیم شناخته‌شده‌ای چون عدالت، توازن، انصاف و رفع عسر تفسیر کرد. به بیان دیگر، اگرچه اصطلاح «تعدیل قرارداد» در معنای امروزی آن عمدتاً در بستر حقوق جدید و به‌ویژه حقوق قراردادهای مدرن برجسته شده است، اما ریشه‌های مفهومی آن را می‌توان در سنت فقهی و حقوقی نیز جست‌وجو کرد. از این منظر، تعدیل قرارداد نه به معنای نفی لزوم یا بی‌اعتبارسازی توافق پیشین، بلکه در معنای اصلاح و بازآرایی مفاد قرارداد برای حفظ تعادل و جلوگیری از تحمیل زیان نامتعارف بر یکی از طرفین قابل فهم است.

در معنای اصطلاحی، تعدیل قرارداد به تغییر، اصلاح یا بازتنظیم مفاد یک قرارداد پیشین با هدف سازگار ساختن آن با شرایط جدید، ضرورت‌های اقتصادی و اجتماعی یا اراده اصلاحی طرفین گفته می‌شود. در این معنا، تعدیل ممکن است به‌صورت افزودن، کاستن، حذف یا جایگزین کردن برخی شروط یا اوصاف عوض و معوض تحقق یابد (Beigdeli, 2009). به تعبیر دیگر، هرگاه شرایط اولیه قرارداد یا رضایت متقابل طرفین به‌منظور متوازن ساختن تعهدات و بازگرداندن تناسب اقتصادی میان عوضین تغییر کند، می‌توان از «تعدیل قرارداد» سخن گفت. در این تلقی، تعدیل ناظر به تغییر دل‌بخواهی یا سلیقه‌ای در قرارداد نیست، بلکه واکنشی حقوقی و هدفمند نسبت به برهم‌خوردن تعادل قراردادی است.

نمی‌توان مستند تعدیل قرار داد؛ بلکه تنها در جایی که حادثه‌ای مهم و مؤثر، تعادل قرارداد را از بین ببرد و اجرای تعهد را برای متعهد به‌طور غیرمعارف دشوار سازد، بحث از تعدیل قرارداد به‌طور جدی مطرح می‌شود. از این رو، تعدیل باید نهادی استثنایی اما ضروری تلقی شود که برای حفظ بقای عقلانی و عادلانه قرارداد به‌کار گرفته می‌شود، نه برای فرار از تعهدات عادی و متعارف.

اگرچه یکی از نتایج بنیادین اصل حاکمیت اراده، پای‌بندی به مفاد قرارداد و احترام به توافق طرفین است، اما این اصل را نباید به‌گونه‌ای تفسیر کرد که هرگونه تغییر در مفاد عقد را در هر شرایطی ناممکن جلوه دهد. واقعیت آن است که در روابط قراردادی، عوامل گوناگونی همچون ضرورت اجرای عدالت، رعایت حسن نیت، جلوگیری از سوءاستفاده، حفظ اعتماد مشروع طرفین و برقراری تعادل اقتصادی میان عوضین، گاه ایجاب می‌کند که مفاد قرارداد با اوضاع و احوال جدید هماهنگ شود. در چنین مواردی، تعدیل قرارداد به‌عنوان ابزاری برای اصلاح یا تجدیدنظر در مفاد قراردادی‌ای عمل می‌کند که توازن مالی آن بر هم خورده است و از این طریق، می‌کوشد وضعیت طرفین را تا حد ممکن به تعادل پیشین بازگرداند.

بر این مبنا، تعدیل قرارداد را نمی‌توان لزوماً در تقابل با اصل لزوم قراردادها دانست؛ بلکه در بسیاری موارد، این نهاد دقیقاً برای حفظ قرارداد و جلوگیری از فروپاشی آن عمل می‌کند. هنگامی که عدم تعدیل، قرارداد را به ابزاری برای تحمیل زیان فاحش بر یکی از طرفین تبدیل می‌کند، اصرار بر اجرای خشک و غیرمنعطف آن، نه تنها با عدالت قراردادی ناسازگار است، بلکه در عمل نیز به نقض قرارداد، افزایش اختلافات و از میان رفتن رابطه قراردادی می‌انجامد. از این رو، تعدیل را باید وسیله‌ای برای «تداوم منصفانه قرارداد» تلقی کرد؛ نهادی که به جای انکار لزوم، آن را با مقتضیات انصاف، حسن نیت و واقعیت‌های اقتصادی جمع می‌کند.

با جمع‌بندی تعاریف لغوی، فقهی و حقوقی می‌توان گفت: تعدیل قرارداد عبارت است از اصلاح، تغییر یا بازتنظیم سنجیده مفاد قرارداد در پاسخ به دگرگونی‌های مؤثر و غیرمعارفی که تعادل اقتصادی یا حقوقی آن را بر هم زده است، به‌گونه‌ای که اجرای قرارداد با شرایط جدید سازگار شده و توازن میان تعهدات طرفین تا حد امکان اعاده گردد. این تغییر ممکن است بر مبنای توافق طرفین، حکم قانون، تصمیم مرجع قضایی یا سازوکار پیش‌بینی‌شده در خود قرارداد انجام شود؛ اما در هر حال، جوهره آن بازگرداندن اعتدال، تناسب و انصاف به رابطه قراردادی است (Beigdeli, 2009; Katouzian, 2004).

در نتیجه، تعدیل قرارداد را باید نهادی دانست که از یک‌سوی ریشه در معنای لغوی «اعتدال‌بخشی» و «برابر ساختن» دارد و از سوی دیگر، در حقوق قراردادهای معاصر به‌مثابه پاسخی حقوقی به برهم‌خوردن توازن قراردادی در اثر تحولات مهم اقتصادی و اجتماعی مطرح می‌شود. این نهاد در بستر اقتصادهای پرنوسان، به‌ویژه در قراردادهای بلندمدت، اهمیتی دوچندان می‌یابد؛ زیرا بدون آن، قرارداد ممکن است از ابزار تعاون و مبادله عادلانه، به وسیله‌ای برای تحمیل زیان نامتعارف و فروپاشی روابط قراردادی تبدیل شود.

اقسام تعدیل قرارداد

تعدیل قرارداد از حیث منشأ و مرجع اعمال تغییرات، به سه دسته اصلی تقسیم می‌شود: «تعدیل قراردادی»، «تعدیل قانونی» و «تعدیل قضایی» (Katouzian, 2004). هر یک از این اقسام، پاسخی به ضرورت بازگرداندن تعادل اقتصادی به رابطه حقوقی طرفین هستند که در ادامه به تفصیل تبیین می‌گردند.

تعدیل قراردادی

تعدیل قراردادی عالی‌ترین جلوه حاکمیت اراده است و زمانی تحقق می‌یابد که طرفین در زمان انعقاد قرارداد، احتمال تغییر اوضاع و احوال را پیش‌بینی کرده و سازوکار مواجهه با آن را در

قانون‌گذار در این مقام، گاه با تفسیر اراده مفروض طرفین و گاه با هدف تأمین مصالح عمومی، اراده خود را بر متعاقدین تحمیل می‌کند. البته باید توجه داشت که دخالت بی‌رویه قانون‌گذار در قلمرو قراردادهای خصوصی می‌تواند منجر به کاهش اعتبار قراردادهای، عدم ثبات اقتصادی و رکود منافع اجتماعی شود. لذا، تعدیل قانونی امری استثنایی است که باید با تصریح کامل و تنها در شرایطی که تداوم قرارداد به شکل سابق، مخل نظم عمومی یا موجب بی‌عدالتی فاحش است، صورت پذیرد. در واقع، قانون‌گذار باید میان «امنیت حقوقی» ناشی از ثبات قرارداد و «عدالت اقتصادی» ناشی از تعدیل، توازنی ظریف برقرار سازد (Beigdeli, 2009).

تعدیل قضایی

تعدیل قضایی پرمناقشه‌ترین نوع تعدیل در نظام‌های حقوقی است و به موردی اطلاق می‌شود که دادرس، بدون وجود شرط صریح در قرارداد یا نص خاص در قانون، با استناد به اصول کلی حقوقی، مفاد قرارداد را تغییر می‌دهد (Katouzian, 2004). در این رویکرد، قاضی با استناد به «شروط ضمنی»، «لزوم جلوگیری از بی‌عدالتی» یا «قاعدۀ نفی ضرر»، تعهدات را به گونه‌ای بازتنظیم می‌کند که با شرایط جدید محیطی متناسب گردد. با این حال، در امکان و حدود اختیارات قاضی برای چنین دخالتی، گفت‌وگو و تردید فراوان وجود دارد.

برخی از حقوقدانان معتقدند قاضی در صورت بروز اختلاف، ناگزیر از تفسیر قرارداد است و این تفسیر می‌تواند به تعدیل منصفانه منجر شود (Safaei, 2010). اگر قانون‌گذار به موجب یک حکم کلی، اجازه تجدیدنظر در قراردادهایی را که تعادل آن‌ها بر اثر حوادث غیرقابل پیش‌بینی به هم خورده است، به قاضی بدهد، این عمل مصداق بارز تعدیل قضایی است (Katouzian, 2004). در حقوق تطبیقی نیز، حقوقدانانی چون «ویل و تره» و «ژستن» بر این باورند که در موارد بحرانی، دادگاه باید اختیار داشته

متن پیمان بگنجانند، یا پس از بروز نوسانات، با توافق ثانوی به اصلاح مفاد قرارداد بپردازند (Katouzian, 2004). از آنجا که قرارداد، «قانون خودساخته متعاقدین» است، درج شروطی که اجازه بازنگری در قیمت یا تعهدات را می‌دهد، کاملاً با ماده ۲۱۹ قانون مدنی ایران همسوست؛ چرا که این ماده مقرر می‌دارد: «عقدی که بر طبق قانون واقع شده باشد، بین متعاملین و قائم‌مقام آن‌ها لازم‌الاتباع است، مگر اینکه به رضای طرفین اقاله یا به علت قانونی فسخ شود».

بنابراین، اصل لزوم قراردادهای نه‌تنها مانع تعدیل قراردادی نیست، بلکه بر اساس آن، طرفین ملزم به رعایت سازوکارهای تعدیلی هستند که خود بر آن توافق کرده‌اند. اهمیت این نوع تعدیل در عقود با اجرای طولانی‌مدت (*Long-term Contracts*) دوچندان است؛ زیرا در این قراردادهای، ثبات مطلق مفاد اولیه می‌تواند به جای حمایت از قرارداد، منجر به فروپاشی آن شود. در واقع، پیش‌بینی امکان بازبینی یا تغییر مفاد، از شکست پروژه و توقف اجرای تعهدات در صورت تغییر فاحش قیمت‌ها جلوگیری می‌کند. این رویکرد، قرارداد را از حالتی صلب و شکننده به ساختاری منعطف و پایدار تبدیل می‌سازد که قدرت بقا در برابر شوک‌های اقتصادی را داراست.

تعدیل قانونی

تعدیل قانونی در مواردی اعمال می‌شود که قانون‌گذار به دلایل مصالح اجتماعی، عدالت توزیعی یا حمایت از طرف ضعیف، مستقیماً در مفاد قراردادهای دخالت کرده یا به یکی از طرفین حق درخواست تعدیل را اعطا می‌کند (Katouzian, 2004). اگرچه اصل ثبات و استحکام قراردادی ایجاب می‌کند که قانون‌گذار جز در موارد ضرورت، در حریم اراده افراد دخالت نکند، اما گاهی تغییرات غیرعادی اوضاع و احوال چنان است که اراده طرفین به‌تنهایی قادر به حل بن‌بست ایجادشده نیست (Beigdeli, 2009).

باشد تا برای حفظ روح قرارداد و عدالت معاوضی، در متن آن مداخله کند (Ghestin, 1991; Weill & Terré, 1975). این نوع تعدیل، راهکاری است برای زمانی که اراده طرفین ساکت است و قانون نیز حکم خاصی ندارد، اما اجرای قرارداد به همان شکل سابق، به معنای نادیده گرفتن کامل اصل حسن نیت و عدالت قراردادی است.

تعریف نوسانات شدید اقتصادی و تفاوت آن با فورس ماژور (قوه قهریه)

نوسانات شدید اقتصادی در معنای حقوقی و قراردادی خود، صرفاً به هر تغییر قیمت، تورم یا بی‌ثباتی بازار اطلاق نمی‌شود، بلکه ناظر به دگرگونی‌های استثنایی، بنیادین، خارج از روال عادی و غیرقابل پیش‌بینی در شرایط اقتصادی است که پس از انعقاد قرارداد رخ می‌دهد و تعادل اقتصادی اولیه آن را به نحو فاحش بر هم می‌زند. در این وضعیت، اجرای تعهد هنوز از حیث مادی و حقوقی ممکن است، اما هزینه، دشواری یا بار اقتصادی اجرای آن برای یکی از طرفین چنان افزایش می‌یابد که استمرار قرارداد بر مبنای شرایط اولیه، دیگر با منطق انصاف، تعادل معاوضی و توزیع متعارف ریسک سازگار نیست. بنابراین، جوهره هاردشیپ «Hardship» در «ناممکن شدن اجرا» نیست، بلکه در دشوار، سنگین و زیان‌بار شدن غیرمتعارف اجرای تعهد و از میان رفتن تناسب اقتصادی میان عوضین نهفته است. در این معنا، هاردشیپ هنگامی محقق می‌شود که حادثه‌ای بیرونی و مستقل از اراده متعهد، مانند تورم جهشی، سقوط شدید ارزش پول، افزایش پیش‌بینی‌ناپذیر بهای مواد اولیه، تحریم‌های اقتصادی، اختلالات عمیق در زنجیره تأمین یا تحولات ناگهانی مقررات اقتصادی، هزینه یا بار اجرای قرارداد را به‌طور نامتعارف افزایش داده یا ارزش عوض دریافتی را به‌طور جدی کاهش دهد؛ به نحوی که اگر متعهد ناگزیر به اجرای قرارداد بر همان شرایط اولیه باشد، نتیجه آن تحمیل زیانی فراتر از ریسک متعارف قراردادی خواهد بود (Brunner, 2009; Unidroit).

(2016). از این منظر، هاردشیپ بیش از آنکه به «سقوط تعهد» بینجامد، با اندیشه حفظ قرارداد از طریق بازتنظیم منصفانه پیوند دارد.

تحلیل عمیق‌تر هاردشیپ نشان می‌دهد که این نهاد بر چند رکن اساسی استوار است: نخست، تغییر اوضاع و احوال باید پس از انعقاد قرارداد حادث شود؛ دوم، این تغییر باید خارج از کنترل طرف متضرر و غیرقابل انتساب به رفتار او باشد؛ سوم، حادثه باید در زمان انعقاد قرارداد به‌طور متعارف قابل پیش‌بینی نباشد؛ و چهارم، اثر آن باید به‌گونه‌ای باشد که تعادل اقتصادی قرارداد را به‌طور اساسی بر هم بزند، نه آنکه صرفاً اجرای تعهد را اندکی دشوارتر یا کم‌سودتر سازد. به بیان دیگر، هر افزایش هزینه‌ای هاردشیپ محسوب نمی‌شود؛ زیرا ورود به قرارداد ذاتاً با پذیرش بخشی از ریسک‌های عادی بازار همراه است. هاردشیپ زمانی معنا پیدا می‌کند که شدت تغییرات از مرز «ریسک قراردادی متعارف» عبور کند و به سطحی برسد که پایداری خشک به مفاد اولیه، قرارداد را از وسیله مبادله منصفانه به ابزاری برای انتقال یک‌جانبه زیان تبدیل نماید. به همین دلیل، در اسناد بین‌المللی و دکترین حقوق قراردادهای، برای مواجهه با هاردشیپ معمولاً سازوکارهایی همچون مذاکره مجدد، بازبینی قیمت، تعدیل مدت یا نحوه اجرا، و در نهایت، مداخله مرجع قضایی یا داوری برای انطباق قرارداد با شرایط جدید پیش‌بینی می‌شود (McKendrick, 2023; Vogenauer & Kleinheisterkamp, 2009). پس، نوسانات شدید اقتصادی در قالب هاردشیپ، تجلی این اندیشه است که عدالت قراردادی تنها در لحظه انعقاد قرارداد معنا ندارد، بلکه در طول اجرای آن نیز باید تا حد امکان حفظ شود.

در مقابل، فورس ماژور یا قوه قاهره نهادی است که نه بر دشوار شدن اجرا، بلکه بر ناممکن شدن اجرای تعهد مبتنی است. در اینجا، حادثه‌ای خارجی، غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل دفع رخ می‌دهد که انجام تعهد را عملاً یا حقوقاً غیرممکن می‌سازد؛ مانند نابودی

حفظ توازن حقوقی و اقتصادی آن است (Katouzian, 2004; Schwenzer et al., 2019). بنابراین، هاردشیپ را باید بیش از هر چیز، نهاد «بازنگری منصفانه در قرارداد» دانست، نه نهادی که از هر چیزی، نهادی کامل از تعهد.

بر این اساس، تفاوت هاردشیپ و فورس ماژور را می‌توان در چند محور اساسی خلاصه کرد: از حیث ماهیت حادثه، فورس ماژور به مانعی می‌پردازد که اجرا را ناممکن می‌کند، اما هاردشیپ به تغییری مربوط است که اجرا را همچنان ممکن، ولی غیرمتعارف و طاقت‌فرسا می‌سازد؛ از حیث اثر حقوقی، فورس ماژور به معافیت، تعلیق یا انحلال می‌انجامد، حال آنکه هاردشیپ به مذاکره مجدد، تعدیل و استمرار اصلاح‌شده قرارداد گرایش دارد؛ و از حیث فلسفه حقوقی، فورس ماژور مبتنی بر رفع مسئولیت ناشی از عدم امکان اجراست، در حالی که هاردشیپ بر حفظ قرارداد از طریق اصلاح منصفانه آن استوار است. به همین دلیل، در قراردادهای بلندمدت و در اقتصادهای پرنوسان، هاردشیپ اهمیت ویژه‌ای می‌یابد؛ زیرا بحران‌های اقتصادی غالباً تعهدات را از بین نمی‌برند، بلکه آن‌ها را به نحوی عمیق و غیرعادی دشوار می‌کنند. در چنین فضایی، شرط تعدیل و سازوکارهای بازنگری قراردادی، ابزارهایی ضروری برای مدیریت ریسک و جلوگیری از فروپاشی روابط قراردادی هستند (International Chamber of, 2020; Unidroit, 2016; Vogenauer & Kleinheisterkamp, 2009). از این رو، می‌توان گفت اگر فورس ماژور نهاد «پاسخ به ناممکن شدن اجرا» باشد، هاردشیپ نهاد «پاسخ به بی‌عدالتی ناشی از دشوار شدن شدید اجرا» است.

اصل لزوم قراردادها و محدودیت‌های آن

اصل لزوم قراردادها در حقوق ایران و فقه امامیه بر پایه مجموعه‌ای از مبانی شرعی و حقوقی استوار است که مهم‌ترین آن‌ها، قاعده «العقود تابعه للقصود»، اصل «اوفوا بالعقود» و اصل وفای به عهد است. قاعده «العقود تابعه للقصود» بیانگر این معناست که اعتبار و آثار قرارداد نه صرفاً تابع الفاظ و صورت ظاهری، بلکه وابسته به

موضوع تعهد، ممنوعیت قانونی مطلق، جنگ، سیل و زلزله‌ای که امکان اجرا را از میان ببرد. بنابراین، تفاوت بنیادین فورس ماژور با هاردشیپ آن است که در فورس ماژور، قرارداد با مانعی روبه‌رو می‌شود که اجرای آن را متوقف یا منتفی می‌سازد، در حالی که در هاردشیپ، قرارداد همچنان قابل اجرا است، ولی اجرای آن با فشار اقتصادی نامتعارف همراه شده است. از همین رو، اثر حقوقی فورس ماژور معمولاً به سوی تعلیق اجرا، رفع مسئولیت متعهد یا انحلال قرارداد متمایل است، اما در هاردشیپ، راه‌حل حقوقی مطلوب، تعدیل و بازسازی تعادل قرارداد برای ادامه آن است (Brunner, 2009; International Chamber of, 2020). به تعبیر دقیق، اگر فورس ماژور ناظر به «فقدان امکان اجرا» باشد، هاردشیپ ناظر به «فقدان عدالت در شرایط اجرای اولیه» است.

این تمایز از حیث مبنای نظری نیز بسیار مهم است. فورس ماژور بر ایده سنتی «رفع مسئولیت در برابر حادثه اجتناب‌ناپذیر» استوار است؛ یعنی چون متعهد نقشی در وقوع مانع نداشته و مانع نیز غیرقابل پیشگیری و غیرقابل رفع بوده، او نباید مسئول عدم اجرای تعهد شناخته شود. اما هاردشیپ بر ایده‌ای متفاوت مبتنی است: قرارداد باید حتی‌المقدور باقی بماند، ولی نه به بهای قربانی شدن آشکار عدالت معاوضی. در این چارچوب، حقوق مدرن قراردادها می‌کوشد میان اصل لزوم قرارداد و ضرورت جلوگیری از اجحاف ناشی از دگرگونی شدید اوضاع، تعادل برقرار کند. در حقوق ایران نیز، اگرچه هاردشیپ به‌عنوان یک نهاد مستقل و مصرح به‌صورت گسترده صورت‌بندی نشده است، اما مباحث مربوط به تعدیل قرارداد، تغییر اوضاع و احوال، جلوگیری از ضرر ناروا و رعایت انصاف قراردادی، زمینه نظری پذیرش آن را فراهم می‌آورند. ناصر کاتوزیان در بحث از تعدیل، به‌روشنی نشان می‌دهد که در موارد برهم خوردن تعادل اقتصادی قرارداد، مسئله اصلی نه نفی اصل لزوم، بلکه یافتن راه‌حلی برای تطبیق قرارداد با شرایط نوظهور و

به صورت خشک و فارغ از واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی (Katouzian, 2004; McKendrick, 2023).

بر همین اساس، پرسش اساسی این است که آیا اصل لزوم در هر شرایطی باید بدون استثنا اجرا شود، یا آنکه در وضعیت‌های استثنایی، تغییر بنیادین اوضاع و احوال می‌تواند توجه‌کننده تعدیل آن باشد؟ پاسخ دقیق آن است که اصل لزوم همچنان قاعده بنیادین باقی می‌ماند، اما در شرایط استثنایی و تحت ضوابطی محدود، امکان تعدیل یا بازنگری در اجرای قرارداد قابل دفاع است. این دیدگاه، نه به معنای انکار لزوم، بلکه به معنای تفسیر عقلانی و هدف‌محور آن است؛ زیرا در مواردی که حوادث غیرقابل پیش‌بینی، تعادل اقتصادی عقد را به‌طور اساسی بر هم می‌زنند، اصرار بر اجرای بی‌کم‌وکاست مفاد اولیه ممکن است با قصد مشترک ضمنی طرفین و عدالت معاوضی منافات پیدا کند. در چنین وضعی، تعدیل قرارداد را باید وسیله‌ای برای حفظ قرارداد دانست، نه ابزاری برای تضعیف آن. همین منطق در اسناد بین‌المللی نیز پذیرفته شده است؛ به‌ویژه در اصول یونیدروا که در صورت بروز هاردشیپ، امکان مذاکره مجدد و حتی تعدیل قضایی یا داوری را پیش‌بینی کرده‌اند (Unidroit, 2016; Vogenauer & Kleinheisterkamp, 2009). بنابراین، اصل لزوم در معنای صحیح خود، اصلی استوار اما غیرمطلق است؛ اصلی که بقای آن در گرو حفظ توازن میان ثبات قراردادی و عدالت اجرایی است.

نظریه تغییر اوضاع و احوال

نظریه تغییر اوضاع و احوال بیان می‌کند که اگر پس از انعقاد قرارداد، اوضاع اقتصادی/حقوقی به‌نحو استثنایی و غیرقابل پیش‌بینی دگرگون شود و این دگرگونی، «مبنای معامله» و تعادل اقتصادی مورد نظر طرفین را به‌طور جدی بر هم بزند، اصرار بر اجرای دقیق مفاد اولیه می‌تواند از حالت اجرای تعهد به تحمیل ناموجه زیان تبدیل شود؛ در حالی که اجرای قرارداد همچنان از حیث مادی یا حقوقی «ممکن» است. نقطه کانونی این نظریه، تمایز

قصد مشترک و اراده واقعی طرفین است؛ از این رو، قرارداد زمانی الزام‌آور تلقی می‌شود که مبتنی بر قصد انشایی معتبر و جهت حقوقی مشروع باشد. در کنار این قاعده، آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» مبنای مستقیم لزوم احترام به پیمان‌ها و تعهدات شمرده می‌شود و در فقه و حقوق مدنی ایران، پشتوانه اصلی اصل لزوم قراردادها به حساب می‌آید. نتیجه این دو مبنا آن است که عقد صحیح، پس از انعقاد، برای طرفین الزام‌آور است و هیچ‌یک نمی‌تواند جز در موارد مقرر قانونی یا قراردادی، از اجرای آن سرباز زند. به تعبیر دیگر، اصل وفای به عهد نه تنها یک قاعده اخلاقی، بلکه یک الزام حقوقی است که امنیت معاملات، اعتماد مشروع و ثبات روابط اقتصادی را تضمین می‌کند (Katouzian, 2004; Shahidi, 2018).

با وجود این، اصل لزوم در تحلیل معاصر حقوق قراردادها، اصلی مطلق و غیرقابل انعطاف تلقی نمی‌شود. هرچند مبنای نخستین حقوق قراردادها، احترام کامل به اراده طرفین و اجرای دقیق مفاد عقد است، اما این اصل در عمل در برابر برخی ملاحظات برتر، از جمله عدالت قراردادی، حسن نیت، نفی عسر و حرج و جلوگیری از ورود ضرر ناروا، با محدودیت‌هایی مواجه می‌شود. در فقه امامیه نیز هرچند اصل بر لزوم عقد است، اما قواعدی نظیر لاضرر، نفی عسر و حرج و نیز توجه به بنای عقلاء نشان می‌دهد که شارع، التزام قراردادی را تا جایی معتبر می‌داند که به ظلم، اختلال فاحش در تعادل عوضین یا تحمیل مشقت غیرمتعارف نینجامد. از این منظر، اصل لزوم نباید به‌گونه‌ای تفسیر شود که خود به ابزاری برای بی‌عدالتی بدل گردد؛ زیرا غایت حقوق قراردادها صرفاً تحمیل اجرای صوری تعهد نیست، بلکه تضمین اجرای منصفانه و معقول توافق در چارچوب اوضاع و احوال متعارف است. در نتیجه، اگرچه اصل، وفای به عقد است، اما این وفاداری باید در پرتو مبانی تفسیری و اصول تعدیل‌کننده حقوق خصوصی فهم شود، نه

خاتمه قرارداد از سوی مرجع حل اختلاف را طراحی می‌کند (International Chamber of, 2020). همچنین، در تحلیل تطبیقی حقوق بیع و قراردادها، بر نقش شرط تعدیل به‌عنوان «مکانیزم مدیریت ریسک» و ابزار تبدیل یک دکترین کلی انصاف‌محور به فرآیند عملی قابل اجرا تأکید شده است (Schwenzer et al., 2019).

همان‌گونه که بیان شد، اصل لزوم قراردادها یکی از بنیادی‌ترین ارکان حقوق قراردادهاست و بر این اندیشه استوار است که توافقاتی معتبر باید محترم شمرده شوند و طرفین نمی‌توانند به‌دلخواه از تعهدات خویش شانه خالی کنند. این اصل، ضامن امنیت حقوقی، قابلیت پیش‌بینی، اعتماد مشروع و ثبات مبادلات اقتصادی است و بدون آن، قرارداد دیگر ابزار قابل اتکایی برای تنظیم روابط خصوصی و تجاری نخواهد بود. با این حال، اعتبار این اصل در حقوق معاصر مطلق و بی‌قید تلقی نمی‌شود؛ زیرا قرارداد نه در خلأ، بلکه در بستر واقعیت‌های متحول اجتماعی، اقتصادی و حقوقی اجرا می‌شود. به همین دلیل، اگر شرایطی که قرارداد بر پایه آن منعقد شده است، به‌گونه‌ای بنیادین و غیرقابل پیش‌بینی دگرگون شود، اصرار بر اجرای لفظی و تغییرناپذیر آن ممکن است به نتیجه‌ای منتهی شود که با عدالت قراردادی، حسن نیت و توازن معاوضی ناسازگار باشد. در این معنا، اصل لزوم دیگر صرفاً به مفهوم «اجرای هر قرارداد به هر قیمت» فهم نمی‌شود، بلکه در پرتو تحولات جدید، به‌مثابه اصل وفاداری به قرارداد در چارچوب مفروضات بنیادین آن تفسیر می‌گردد (Cartwright, 2025; McKendrick, 2023).

تقابل میان اصل لزوم و اصل تغییر اوضاع و احوال، در واقع، تقابل میان دو ارزش حقوقی هم‌عرض است: از یک سو، حفظ ثبات، قطعیت و قابلیت اتکای قرارداد؛ و از سوی دیگر، جلوگیری از تحمیل زیان‌های فاحش و نامتعارف ناشی از دگرگونی‌های بیرونی که در زمان انعقاد قرارداد پیش‌بینی نشده‌اند. در نگاه کلاسیک،

میان عدم امکان اجرا، که قلمرو فورس‌ماژور است، و دشوار شدن فوق‌العاده و غیرمتعارف اجرا، که موضوع تغییر اوضاع و احوال/هاردشیپ است، می‌باشد؛ به همین جهت، راه‌حل غالب آن «حفظ قرارداد» از طریق بازنگری/بازتنظیم است، نه انحلال فوری. در ادبیات حقوق انگلستان نیز هرچند پذیرش تعدیل قضایی محدود است، اما تحلیل‌های نظری نشان می‌دهد که تغییر بنیادین شرایط می‌تواند از منظر «مبنای مشترک قرارداد» و توزیع ریسک، موضوع بازاندیشی قرار گیرد و همین امر، تفاوت رویکرد *frustration* با نهادهای سیویل‌لا و اسناد فراملی را برجسته می‌کند (McKendrick, 2023). همچنین، در تحلیل‌های جامع حقوق قراردادهای انگلیس، مرز میان «سخت شدن اجرا» و «بی‌معنا/ناممکن شدن تعهد» به‌عنوان خط‌کشی تعیین‌کننده در پذیرش یا رد دخالت حقوقی در قرارداد مطرح شده است (Cartwright, 2025).

مبنای هنجاری این نظریه، عدالت، انصاف و جلوگیری از ضرر غیرمتعارف است: قرارداد ابزار تخصیص ریسک است، اما فرض ضمنی آن این است که ریسک‌ها در چارچوب «نوسانات متعارف» توزیع می‌شوند؛ اگر رخدادهای شدید، قرارداد را به سازوکاری برای بی‌عدالتی معاوضی تبدیل کند، نظریه تغییر اوضاع و احوال تلاش می‌کند با معیارهایی مانند «بنیادین بودن تغییر»، «غیرقابل پیش‌بینی بودن» و «خارج از کنترل بودن»، امکان مداخله اصلاحی را توجیه کند. این منطق در چارچوب‌های قراردادی نیز به‌صورت ابزارمند در شرط تعدیل متجلی می‌شود: شرط تعدیل، با پیش‌بینی آستانه‌ها، روش محاسبه یا مذاکره مجدد، و در نهایت، ارجاع به داوری/کارشناس، اجازه می‌دهد تعادل اقتصادی قرارداد بدون فروپاشی رابطه قراردادی بازیابی شود. در همین راستا، «شروط نمونه اتاق بازرگانی بین‌المللی (ICC)» به‌طور مشخص، دشواری غیرمتعارف اجرا را ناظر به برهم‌خوردن جدی توازن قراردادی دانسته و سازوکار مذاکره مجدد و سپس امکان انطباق، تعدیل یا

معنای تزلزل قرارداد، بلکه به معنای حفظ کارکرد عقلانی آن در برابر اختلالات شدید بیرونی است.

در تحلیل اقتصادی حقوق قراردادها نیز انعطاف‌پذیری جایگاهی اساسی دارد. اگر حقوق تنها بر اجرای مطلق و غیرقابل تعدیل قراردادها اصرار ورزد، در شرایطی که تعادل اقتصادی قرارداد به‌طور جدی بر هم خورده است، یکی از طرفین ناچار می‌شود زیانی را تحمل کند که از محدوده ریسک متعارف فراتر است؛ نتیجه این وضعیت می‌تواند ورشکستگی، توقف اجرا، افزایش دعاوی، گریز از قرارداد و کاهش اعتماد به روابط بلندمدت باشد. در مقابل، سازوکارهای انعطافی مانند شرط تعدیل، مذاکره مجدد اجباری یا امکان تطبیق قرارداد توسط دادگاه یا داور، هزینه‌های مبادله را در سطح کلان کاهش می‌دهند و از فروپاشی روابط اقتصادی جلوگیری می‌کنند. به بیان دیگر، حقوق با پذیرش انعطاف محدود و ضابطه‌مند، نه تنها عدالت فردی را تقویت می‌کند، بلکه کارایی نظام قراردادی را نیز افزایش می‌دهد؛ زیرا هدف اصلی، حفظ قرارداد به‌عنوان ابزار همکاری اقتصادی است، نه تحمیل اجرای صوری آن در شرایطی که مبنای اقتصادی آن فرو ریخته است (Posner & Rosenfield, 1977; Schwartz & Scott, 2003). از همین منظر است که در حقوق تجارت بین‌الملل، شرط دشواری غیرمتعارف اجرا و شرط انطباق یا تعدیل قرارداد روزبه‌روز جایگاه پررنگ‌تری یافته‌اند.

در نهایت، باید تأکید کرد که پذیرش اصل تغییر اوضاع و احوال به‌عنوان مکمل اصل لزوم، مستلزم رها کردن قراردادها به دست ملاحظات مبهم و سلیقه‌ای نیست. انعطاف‌پذیری حقوقی تنها زمانی مشروع است که بر معیارهای روشن و محدودکننده‌ای چون استثنایی بودن حادثه، غیرقابل پیش‌بینی بودن آن، برهم خوردن اساسی تعادل اقتصادی قرارداد، خارج بودن واقعه از کنترل متعهد و عدم پذیرش قراردادی ریسک توسط او مبتنی باشد. به همین دلیل، حقوق مدرن نمی‌خواهد اصل لزوم را تضعیف کند، بلکه

حقوق قراردادها بر این فرض بنا می‌شد که طرفین با پذیرش تعهد، ریسک‌های آینده را نیز بر عهده گرفته‌اند و بنابراین، تغییر شرایط نباید در اصل لزوم خللی وارد کند. اما این تحلیل در قراردادهای بلندمدت، پیچیده و وابسته به متغیرهای شدید اقتصادی، دیگر کفایت ندارد؛ زیرا در چنین قراردادهایی، همه ریسک‌ها نه قابل محاسبه‌اند و نه قابل تخصیص دقیق. از همین رو، نظریه تغییر اوضاع و احوال یا دشواری غیرمتعارف اجرا شکل گرفته است تا نشان دهد در موارد استثنایی، وفاداری واقعی به قرارداد ممکن است نه در اجرای خشک مفاد اولیه، بلکه در بازتنظیم منصفانه آن برای حفظ هدف اقتصادی مشترک طرفین نهفته باشد (Schwenzer et al., 2019; Unidroit, 2016). بنابراین، انعطاف‌پذیری قراردادها نه نفی اصل لزوم، بلکه تفسیر تکامل‌یافته آن در شرایط بی‌ثبات و بحران‌خیز است.

از منظر نظری، مهم‌ترین مبنای توجیه‌کننده انعطاف قراردادی، گذار از برداشت صرفاً شکلی از قرارداد به برداشت غایت‌محور و رابطه‌ای از آن است. در تلقی سنتی، قرارداد مجموعه‌ای از الفاظ الزام‌آور است که باید همان‌گونه که نوشته شده اجرا شود؛ اما در رویکرد جدید، قرارداد یک رابطه اقتصادی و حقوقی پویا تلقی می‌شود که غایت آن صرفاً اجرای متن نیست، بلکه تحقق مبادله‌ای منصفانه و معقول در طول زمان است. بر این مبنای، وقتی حادثه‌ای خارجی و بنیادین تعادل اقتصادی قرارداد را ویران می‌کند، پافشاری بر مفاد اولیه در واقع به معنای وفاداری به قرارداد نیست، بلکه به معنای تهی کردن آن از هدف اصلی‌اش است. از این جهت، دکترین معاصر بر آن است که اصولی مانند حسن نیت، انصاف، منع سوءاستفاده از حق و ضرورت حفظ قرارداد اقتضا می‌کنند که در وضعیت‌های استثنایی، امکان مذاکره مجدد، تعدیل یا مداخله قضایی پیش‌بینی شود (Brunner, 2009; Vogenauer & Kleinheisterkamp, 2009). در نتیجه، انعطاف‌پذیری نه به

می‌تواند در مواردی که توافق اولیه در اثر حوادث قهری، و نه صرفاً ریسک‌های عادی تجاری، کارکرد خود را از دست داده است، از طریق تفسیر غایت‌محور از عقد، زمینه مذاکره مجدد یا تعدیل عادلانه را، به‌ویژه در صورت وجود شرط تعدیل در قرارداد، فراهم سازد. این رویکرد، بهترین راهکار برای جلوگیری از انحلال قرارداد، به‌عنوان آخرین راه‌حل، و تضمین استمرار همکاری‌های اقتصادی در اقتصادهای پرنوسان است (Shahidi, 2018).

تحلیل ماهیت حقوقی، کارکرد و گونه‌شناسی شرط تعدیل در مواجهه با برهم‌خوردن تعادل قراردادی

شرط تعدیل در تحلیل حقوقی، پیش از هر چیز باید به‌عنوان یکی از مهم‌ترین سازوکارهای قراردادی برای مقابله با دگرگونی‌های شدید اقتصادی و برهم‌خوردن تعادل عوضین فهم شود. این شرط از حیث ساختار، معمولاً در زمره شروط ضمن عقد قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که طرفین از همان زمان انعقاد قرارداد، امکان بروز تغییرات آتی را مفروض گرفته و شیوه واکنش به آن را در پیکره عقد اصلی وارد می‌کنند. بر این مبنا، تعدیل ناشی از شرط، به‌منزله تغییر بیرونی یا مداخله پسینی در قرارداد نیست، بلکه اجرای همان توافقی است که طرفین از ابتدا با لحاظ احتمال اختلال در اوضاع و احوال پذیرفته‌اند. به تعبیر دقیق‌تر، مفاد شرط تعدیل نشان می‌دهد که اراده مشترک طرفین صرفاً بر تثبیت یک متن ایستا تعلق نگرفته، بلکه بر حفظ رابطه قراردادی در بستر تحولات آینده نیز متمرکز بوده است. از این رو، شرط تعدیل را باید جلوه‌ای از «پویایی اراده قراردادی» دانست؛ اراده‌ای که نه فقط زمان انعقاد، بلکه آینده پرنوسان اجرای قرارداد را نیز در قلمرو خود قرار می‌دهد. در داوری و قراردادهای تجاری بین‌المللی نیز همین تحلیل پذیرفته شده و تصریح می‌شود که درج شرط تعدیل به معنای آن است که قرارداد از آغاز برای سناریوی شوک اقتصادی طراحی شده و هرگونه بازتنظیم بعدی، بخشی از اجرای طبیعی و

می‌کوشد آن را با واقع‌گرایی اقتصادی و عدالت اجرایی آشتی دهد. در این چارچوب، قرارداد باید الزام‌آور باقی بماند، اما نه چنان خشک و صلب که در مواجهه با دگرگونی‌های شدید، خود به منبع بی‌عدالتی تبدیل شود. پس پاسخ نظری دقیق آن است که قراردادها باید منعطف باشند، زیرا ثبات بدون عدالت، به اجبار ناروای قراردادی می‌انجامد و عدالت بدون ثبات نیز امنیت حقوقی را از میان می‌برد؛ هنر حقوق قراردادها در برقراری توازن میان این دو است (International Chamber of, 2020; McKendrick, 2023).

در نظام حقوقی ایران، «اصل لزوم» بر اساس ماده ۱۰ قانون مدنی و قواعد فقهی نظیر «اوفوا بالعقود» از استحکام بالایی برخوردار است. با این حال، در برابر نوسانات شدید اقتصادی، تکیه صرف بر این اصل می‌تواند به نتایج ناعادلانه‌ای منجر شود که با «قاعده لاضرر و لاضرار فی‌الاسلام» در تقابل است. کاتوزیان به‌درستی اشاره می‌کند که اگرچه اصل لزوم قرارداد، سنگ‌بنای ثبات معاملات است، اما هرگز نمی‌تواند مجوزی برای سوءاستفاده از اوضاع و احوال و تحمیل ضرر ناروا بر طرف قرارداد باشد (Katouzian, 2004). در واقع، دکترین «تعدیل قرارداد» در حقوق ایران نه‌تنها با اصل لزوم در تعارض نیست، بلکه ابزاری برای «پایبندی معقول» به عقد در شرایطی است که مفروضات بنیادین عقد دستخوش تغییر شده‌اند. بنابراین، مبنای فقهی پذیرش انعطاف در قراردادها، تلفیق اصل لزوم با قاعده نفی ضرر و رعایت عدالت معاوضی است؛ به‌گونه‌ای که دادرس در صورت اثبات عسر و حرج فاحش ناشی از نوسانات، می‌تواند با هدف حفظ «اصل بقای قرارداد»، آن را با شرایط جدید بازتنظیم نماید.

از منظر رویه قضایی و دکترین حقوقی مدرن ایران، گرایش به سمت پذیرش مکانیسم‌های تعدیل، نظیر بازنگری در قیمت‌ها در قراردادهای بلندمدت، در حال تقویت است. دادرس، نه به‌عنوان جانشین اراده طرفین، بلکه در نقش «ناظر امین اجرای قرارداد»

مورد انتظار همان قرارداد محسوب می‌شود، نه عدول از اصل لزوم یا تضعیف قطعیت تعهدات (Born, 2021).

از منظر مبانی، شرط تعدیل به‌طور مستقیم بر اصل حاکمیت اراده استوار است و یکی از بارزترین نمودهای آزادی قراردادی در تنظیم و توزیع ریسک به شمار می‌آید. اهمیت این امر در آن است که طرفین به جای آنکه در زمان بروز بحران، ناگزیر به توسل به مفاهیم مبهم و بعضاً مناقشه‌برانگیزی مانند انصاف، عسر و حرج یا تفسیرهای موسع قضایی شوند، از آغاز رابطه قراردادی، چارچوب واکنش به اختلالات شدید را خود طراحی می‌کنند. در واقع، شرط تعدیل بیانگر این حقیقت است که آزادی اراده صرفاً در تعیین موضوع تعهد و میزان عوضین خلاصه نمی‌شود، بلکه شامل اختیار پیش‌بینی سازوکار بازتنظیم نیز هست. همین ویژگی باعث می‌شود که شرط تعدیل در قراردادهای بلندمدت، به‌ویژه در پروژه‌های زیربنایی، قراردادهای تأمین مستمر، انرژی و ساخت‌وساز، به ابزاری برای مدیریت عدم قطعیت تبدیل شود. در چنین قراردادهایی، طرفین با توزیع از پیش طراحی‌شده ریسک‌های ناشی از تورم، نوسان ارز، جهش هزینه مواد اولیه یا تغییرات بازار، از وابستگی کامل قرارداد به راه‌حل‌های پسینی و نامطمئن می‌کاهند و در نتیجه، امنیت حقوقی بیشتری برای خود فراهم می‌سازند. تحلیل اقتصادی حقوق نیز این نوع شروط را کاهنده هزینه‌های مبادله، عامل افزایش پیش‌بینی‌پذیری و مانع رفتار فرصت‌طلبانه می‌داند؛ زیرا ریسک‌هایی که در حالت عادی می‌توانند منشأ تعارض و بن‌بست شوند، در قالب قاعده‌ای قراردادی و قابل محاسبه درمی‌آیند (Posner, 2014).

در عین حال، بخش مهمی از شرط‌های تعدیل، به‌ویژه در قراردادهای تجاری پیچیده، در ماهیت خود نوعی توافق بر مذاکره مجدد به شمار می‌آیند. در اینجا، طرفین توافق می‌کنند که اگر حوادثی معین و شدید، تعادل اقتصادی قرارداد را بر هم زد، با رعایت حسن نیت و در چارچوبی مشخص وارد فرایند مذاکره

شوند تا شرایط اجرای قرارداد را متناسب با اوضاع جدید بازسازی کنند. این ویژگی نشان می‌دهد که شرط تعدیل صرفاً یک فرمول عددی یا ماشینی برای تغییر قیمت نیست، بلکه در بسیاری موارد، تعهدی فرایندی و رفتاری است که طرفین را ملزم می‌سازد به جای پافشاری متقابل بر مفاد اولیه، در مسیر ترمیم رابطه قراردادی گام بردارند. البته ارزش و قابلیت اجرایی چنین تعهدی زمانی تقویت می‌شود که شرط تعدیل به‌صورت دقیق تنظیم شده باشد؛ یعنی رویدادهای محرک، مهلت آغاز مذاکره، تعهد به تبادل اطلاعات، معیارهای بازتنظیم و شیوه خروج از بن‌بست را مشخص کند. دکترین جدید قراردادهای به‌درستی بر این نکته تأکید می‌کند که توافق بر مذاکره، هرگاه با شاخص‌ها و سازوکارهای روشن همراه باشد، نه تنها تعهدی اخلاقی یا غیرالزام‌آور نیست، بلکه می‌تواند مبنای مسئولیت قراردادی در صورت استنکاف نابجا از مذاکره نیز قرار گیرد. در داورهای بین‌المللی نیز این گرایش دیده می‌شود که شرط‌های مذاکره مجدد، اگر واجد درجه کافی از قطعیت و قابلیت اجرا باشند، به‌عنوان جزئی از تعهدات اصلی طرفین مورد حمایت قرار گیرند (Collins, 2016; Gaillard & Savage, 1999).

از حیث کارکرد، مهم‌ترین نقش شرط تعدیل، حفظ بقا و استمرار قرارداد در شرایطی است که بدون وجود چنین سازوکاری، رابطه قراردادی ممکن است به سوی فروپاشی سوق یابد. در قراردادهای بلندمدت، ارزش اقتصادی و حقوقی رابطه غالباً نه در اجرای دفعی و آنی، بلکه در تداوم همکاری نهفته است. از این رو، شرط تعدیل ابزاری است که به قرارداد امکان می‌دهد در برابر تکان‌های بیرونی انعطاف نشان دهد و بدون نیاز به انحلال یا فسخ، به حیات خود ادامه دهد. این نقش به‌ویژه در قراردادهایی اهمیت مضاعف دارد که انحلال آن‌ها آثار سنگین مالی، عملیاتی یا حتی اجتماعی در پی دارد؛ مانند پروژه‌های زیرساختی، قراردادهای تأمین انرژی یا قراردادهای ساخت و بهره‌برداری. در این موارد، شرط تعدیل

به طور ضمنی یا صریح، متضمن نوعی توزیع ریسک میان طرفین است؛ اما در قراردادهای بلندمدت، اگر این توزیع محدود به شرایط عادی و متعارف باشد، با وقوع بحران‌های شدید اقتصادی ممکن است ناکارآمد و حتی ناعادلانه شود. شرط تعدیل با پیش‌بینی شاخص‌ها، فرمول‌ها، معیارها و آستانه‌های مشخص، به طرفین امکان می‌دهد از ابتدا روشن سازند که در صورت بروز تغییرات شدید، ریسک چگونه و تا چه حد میان آن‌ها بازتوزیع خواهد شد. به همین دلیل، چنین شرطی نه تنها ابزار حمایت از متعهد زیان‌دیده، بلکه وسیله‌ای برای حفظ پیش‌بینی‌پذیری در سراسر رابطه قراردادی است. در قراردادهای ساخت‌وساز بین‌المللی نیز سازوکارهای تعدیل قیمت، تغییر مقادیر و بازنگری در هزینه‌ها دقیقاً با همین منطق طراحی شده‌اند تا قرارداد در برابر جهش هزینه‌ها و تحولات اقتصادی از تعادل خارج نشود. در نتیجه، شرط تعدیل به جای آنکه عامل بی‌ثباتی باشد، خود به یکی از مهم‌ترین منابع ثبات و اطمینان در روابط قراردادی تبدیل می‌شود، زیرا طرفین می‌دانند که در شرایط بحرانی، با خلأ هنجاری یا بی‌پاسخی حقوقی مواجه نخواهند شد (Eisenberg, 1995; Fidic, 2017).

از منظر عملی، یکی از مهم‌ترین آثار شرط تعدیل، کاهش اختلافات و دعاوی قضایی و داوری است. بسیاری از اختلافات قراردادی زمانی شکل می‌گیرند که بحران اقتصادی یا تغییر شدید اوضاع، بدون پیش‌بینی قبلی بر قرارداد تحمیل می‌شود و هر یک از طرفین تفسیری متفاوت از حقوق و تعهدات خود ارائه می‌کند. شرط تعدیل این ابهام را به حداقل می‌رساند، زیرا مسیر مواجهه با بحران را از پیش ترسیم کرده است: چه نوع تغییری مؤثر تلقی می‌شود، چگونه باید اثبات شود، مذاکره در چه مهلتی آغاز گردد، اطلاعات چگونه مبادله شود و در صورت عدم توافق، موضوع به چه مرجعی ارجاع شود. این مرحله‌بندی از یک سو مانع واکنش‌های شتاب‌زده و خصمانه می‌شود و از سوی دیگر، اختلاف را از قالب دعاوی

نه تنها از زیان یک طرف جلوگیری می‌کند، بلکه از اتلاف منابع، توقف پروژه و گسترش دعاوی بعدی نیز پیشگیری می‌نماید. نظریه قراردادهای رابطه‌ای نیز دقیقاً بر همین مبنا شکل گرفته است که قراردادهای در روابط مستمر، باید دارای ظرفیت سازگاری و بازتنظیم باشند و نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از تعهدات خشک و تغییرناپذیر در نظر گرفت. بدین ترتیب، شرط تعدیل را باید یکی از ابزارهای اصلی تحقق پایداری قراردادی و صیانت از اعتماد متقابل دانست (Macneil, 1980).

کارکرد دیگر و بنیادین شرط تعدیل، جلوگیری از فسخ یا انحلال قرارداد و هدایت اختلاف به سوی اصلاح به جای گسست است. در غیاب شرط تعدیل، هنگامی که اجرای قرارداد برای یکی از طرفین بسیار پرهزینه یا زیان‌بار می‌شود، معمولاً دو راه بیشتر باقی نمی‌ماند: یا اجرای ناروا و ظالمانه تعهد، یا تلاش برای فسخ، انحلال یا طرح دعوا. اما وجود شرط تعدیل این وضعیت دوگانه را به طیفی از راه‌حل‌های میانی تبدیل می‌کند. قرارداد دیگر میان «اجرای کامل» و «انحلال کامل» معلق نمی‌ماند، بلکه می‌تواند از طریق بازتنظیم قیمت، تغییر در زمان اجرا، بازبینی در مقادیر یا سایر اصلاحات، به مسیر متعادل‌تری هدایت شود. این کارکرد از حیث سیاست حقوقی نیز مهم است، زیرا در بسیاری از موارد، انحلال قرارداد به معنای شکست کامل طرح اقتصادی مشترک طرفین است. افزون بر این، شرط تعدیل با ایجاد امکان اصلاح، از تبدیل بحران اقتصادی به بحران قضایی جلوگیری می‌کند و طرفین را به جای اتخاذ مواضع حذفی و خصمانه، به سمت همکاری ترمیمی سوق می‌دهد. از همین رو، در ادبیات داوری و قراردادهای بین‌المللی، شرط تعدیل به‌عنوان ابزاری برای *contract preservation* و ترجیح «اصلاح رابطه» بر «پایان رابطه» شناخته می‌شود (Born, 2021).

شرط تعدیل همچنین وسیله‌ای مؤثر برای توزیع مجدد ریسک اقتصادی و در نتیجه، افزایش امنیت قراردادی است. هر قرارداد،

صرف حقوقی به قالب مسئله‌ای مدیریتی و قراردادی منتقل می‌کند. در پروژه‌ها و روابط تجاری بزرگ، همین ویژگی مزیتی عظیم است، زیرا هزینه‌های دعوا صرفاً مالی نیست، بلکه شامل اتلاف زمان، توقف عملیات، لطمه به روابط تجاری و کاهش اعتماد نیز می‌شود. به همین دلیل، در نظریه طراحی قرارداد و داوری تجاری، شرط‌های تعدیل در کنار سازوکارهای حل اختلاف مرحله‌ای، جزو ابزارهای اصلی پیشگیری از منازعه و مدیریت اختلاف محسوب می‌شوند (Park, 2012).

از حیث گونه‌شناسی، شرط تعدیل در عمل به سه شکل عمده ظاهر می‌شود که هر یک منطق و کارکرد ویژه خود را دارد. نخست، شرط تعدیل خودکار است که بر پایه یک فرمول یا شاخص عینی، مانند نرخ تورم، شاخص قیمت کالا یا نرخ ارز عمل می‌کند. مزیت اصلی این نوع، سرعت، قطعیت و کاهش نیاز به چانه‌زنی است؛ اما در عین حال، کارآمدی آن وابسته به دقت در انتخاب شاخص و تناسب آن با واقعیت اقتصادی قرارداد است، زیرا شاخص نامناسب می‌تواند خود منشأ بی‌عدالتی شود. دوم، شرط مذاکره مجدد است که انعطاف بیشتری دارد و به طرفین اجازه می‌دهد در مواجهه با تغییرات عمیق، بسته‌ای متناسب از راه‌حل‌ها را طراحی کنند؛ اعم از تعدیل قیمت، تمدید مدت، تغییر حجم تعهد یا اصلاح کیفیت. موفقیت این نوع شرط در گرو تعیین دقیق رویدادهای محرک، مهلت‌ها، الزامات رفتاری و معیارهای مذاکره است. سوم، شرط ارجاع به داور، کارشناس یا مرجع ثالث است که معمولاً برای وضعیت شکست مذاکره پیش‌بینی می‌شود و هدف آن، شکستن بن‌بست و جلوگیری از کشیده شدن اختلاف به فرایندهای طولانی و فرساینده است. در این میان، کارشناس معمولاً برای مسائل فنی و محاسباتی مناسب‌تر است، در حالی که داور یا هیئت حل اختلاف در مواردی که مسئله جنبه حقوقی و تفسیری پیدا می‌کند، کارآمدتر خواهد بود. تجربه قراردادهای بین‌المللی نشان می‌دهد که مؤثرترین الگو معمولاً ترکیب این سه شیوه است؛ یعنی

پیوند فرمول‌های خودکار با تعهد به مذاکره و پیش‌بینی مرجع ثالث برای حل بن‌بست، تا قرارداد در برابر شدیدترین نوسانات نیز از ظرفیت سازگاری و بقا برخوردار باشد (Collins, 2016; Fidic, 2017).

واکاوی تمایزات بنیادین و تحلیل تطبیقی شرط تعدیل در تقابل با نهادهای مشابه حقوقی

تبیین دقیق جایگاه شرط تعدیل مستلزم ترسیم مرزهای مفهومی آن با نهادهایی است که در ظاهر با «اختلال در اجرای تعهد» پیوند دارند، اما از حیث مبنا، شرایط تحقق و آثار حقوقی، تفاوت‌های جوهری با آن دارند. نخستین و حیاتی‌ترین تمایز، مرزبندی میان شرط تعدیل و قوه قهریه (فورس ماژور) است؛ فورس ماژور ناظر به رخدادهایی است که اجرای تعهد را به‌طور مطلق «ناممکن» می‌سازند، در حالی که شرط تعدیل دقیقاً برای وضعیتی طراحی شده که اجرای قرارداد همچنان «ممکن» است، اما به دلیل دگرگونی اوضاع، با دشواری فوق‌العاده و زیان فاحش همراه شده است. به بیان دیگر، فورس ماژور با «تعدر» و انسداد مسیر اجرا سر و کار دارد و پیامد آن غالباً انحلال یا تعلیق قرارداد است، اما شرط تعدیل با «رهایی از مشقت اقتصادی» پیوند خورده و هدف آن بقای قرارداد از طریق بازسازی توازن عوضین است. این تفکیک در رویه داوری بین‌المللی بسیار پررنگ است؛ به‌گونه‌ای که اگر طرفی به بهانه افزایش هزینه‌ها ادعای فورس ماژور کند، عموماً رد می‌شود، زیرا فورس ماژور مستلزم مانعی عبورناپذیر است، نه صرفاً سنگینی بار مالی؛ حال آنکه شرط تعدیل، یا هاردشیپ قراردادی، دقیقاً برای پوشش همین ریسک‌های مالی و عملیاتی کمرشکن ایجاد شده است (Berger, 2010).

در ادامه این تحلیل، باید به تفاوت مبنایی میان شرط تعدیل و دکترین عسر و حرج در نظام حقوقی ایران و فقه امامیه اشاره کرد. عسر و حرج یک قاعده عام و حمایتی است که ریشه در نفی ضرر و مشقت غیرقابل تحمل دارد و اعمال آن معمولاً مستلزم دخالت

همچنین باید میان شرط تعدیل و مفهوم تعذر اجرای تعهد تفکیک قائل شد. تعذر، چه در قالب تلف موضوع معهد و چه در قالب موانع قانونی، یعنی تعذر شرعی/قانونی، به معنای آن است که متعهد «نمی‌تواند» موضوع قرارداد را تسلیم یا اجرا کند. در این وضعیت، تعهد به دلیل فقدان متعلق، ساقط می‌شود و قرارداد منفسخ می‌گردد. اما در قلمرو شرط تعدیل، متعلق تعهد موجود و قابل تسلیم است، ولیکن «ارزش نسبی» آن به شدت دگرگون شده است. برای مثال، اگر کالایی کمیاب شود و قیمت آن ده برابر گردد، متعهد با «تعذر» روبه‌رو نیست، بلکه با «دشواری اقتصادی» مواجه است. شرط تعدیل در اینجا مداخله می‌کند تا با پذیرش این واقعیت که «امکان فیزیکی اجرا» لزوماً به معنای «منصفانه بودن اجرا» نیست، از تبدیل تعهد به ابزار ورشکستگی متعهد جلوگیری کند. برخلاف تعذر که پایانی بر تعهد است، تعدیل تلاشی برای تعریف مجدد تعهد در مختصات جدید اقتصادی است تا اجرای آن برای هر دو طرف همچنان دارای توجیه عقلانی و انتفاعی باشد (Bridge, 2019).

در سطحی عمیق‌تر، تمایز شرط تعدیل از نهادهای مشابه را می‌توان در «نحوه توزیع ریسک» جست‌وجو کرد. در نهادهایی مانند فورس‌ماژور یا تعذر، ریسک حادثه معمولاً منجر به سقوط تعهد و جابه‌جایی خسارت بر اساس قواعد ضمان قهری یا انحلال عقد می‌شود. اما در شرط تعدیل، ریسک به صورت هوشمندانه میان طرفین «تقسیم» می‌شود؛ به طوری که نه تمام ضرر بر عهده متعهد بماند و نه تمام منافع ناشی از تغییر اوضاع به نفع متعهدله مصادره شود. این رویکرد که در ادبیات حقوقی به «عدالت توزیعی در قرارداد» معروف است، شرط تعدیل را از حالت یک راهکار دفاعی صرف خارج کرده و به یک استراتژی همکاری تبدیل می‌کند. برخلاف فورس‌ماژور که رابطه‌ای «همه یا هیچ» دارد، یعنی یا اجرا یا انحلال، شرط تعدیل گزینه‌های میانی و منعطفی را فراهم می‌آورد که با واقعیت‌های تجارت مدرن و نوسانات اجتناب‌ناپذیر

حاکم برای رهایی متعهد از بن‌بست است. در مقابل، شرط تعدیل یک مکانیسم ارادی و «پیشگیرانه» است که طرفین با اتکا به حاکمیت اراده، آستانه‌های پذیرش ریسک و شیوه بازگشت به تعادل را خود تعیین کرده‌اند. در حالی که عسر و حرج غالباً رویکردی تخریبی نسبت به لزوم قرارداد دارد و ممکن است به انحلال عقد منتهی شود، شرط تعدیل ابزاری «ترمیمی» است که بر پایه تداوم رابطه بنا شده است. افزون بر این، در حالی که اثبات عسر و حرج در محاکم با دشواری‌های اثباتی و استانداردهای سخت‌گیرانه همراه است، شرط تعدیل با تعیین شاخص‌های عینی، مانند نرخ تورم یا قیمت جهانی کالا، فرایند تعدیل را از حوزه حدس و گمان قضایی خارج کرده و به یک فرایند قراردادی پیش‌بینی‌پذیر تبدیل می‌کند (Brunner, 2009).

تمایز جوهری دیگر، تفاوت میان شرط تعدیل و خیار غبن است که بر محور زمان بروز عدم تعادل استوار می‌باشد. غبن ناظر به فقدان تعادل میان عوضین در «زمان انشای عقد» است؛ یعنی یکی از طرفین در لحظه معامله، ناآگاهانه دچار زیان فاحش شده است. اما شرط تعدیل با وضعیتی سر و کار دارد که قرارداد در زمان انعقاد کاملاً متوازن بوده و عدم تعادل فاحش در «مرحله اجرا» و بر اثر تحولات بعدی (Supervening events) پدید آمده است. در نظام حقوقی ایران، غبن کلاسیک راهکاری جز فسخ پیش روی زیان‌دیده نمی‌گذارد و امکان تعدیل قیمت برای حفظ عقد، مگر در موارد استثنایی و با تراضی جدید، وجود ندارد. اما شرط تعدیل با هدف ممانعت از همین فسخ، سازوکاری را تعبیه می‌کند که تعادل از دست رفته در طول زمان، بدون فروپاشی عقد بازیابی شود. به عبارتی، اگر غبن را درمان بی‌عدالتی در «تولد قرارداد» بدانیم، شرط تعدیل درمان بی‌عدالتی در «زیست قرارداد» است که از تبدیل نوسانات اقتصادی به ابزار دارا شدن بلاجهت جلوگیری می‌کند (Rowan, 2017).

بازارهای جهانی سازگاری بیشتری دارد (Fontaine & De Ly, 2009).

علاوه بر این، تفاوت در «منشأ اثر» نیز حائز اهمیت است؛ نهادهایی مانند عسر و حرج یا فورس‌ماژور غالباً قواعدی «حمایتی و قانونی» هستند که حتی بدون توافق طرفین نیز بر قرارداد تحميل می‌شوند تا از وقوع ظلم یا تکلیف مالایطاق جلوگیری کنند. اما شرط تعدیل، اصالتی «قراردادی» دارد؛ یعنی قدرت و نفوذ خود را مستقیماً از اراده طرفین می‌گیرد. این تفاوت منشأ باعث می‌شود که در زمان بروز اختلاف، داور یا قاضی در اعمال شرط تعدیل با محدودیت‌های کمتری روبه‌رو باشد؛ زیرا او صرفاً در حال اجرای خواست صریح طرفین است، نه تحميل یک قاعده خارجی بر اراده آن‌ها. این ویژگی، شرط تعدیل را به امن‌ترین راهکار برای مدیریت ریسک در سیستم‌هایی تبدیل می‌کند که نسبت به مداخله قضایی در قرارداد، بر پایه تئوری‌های انتزاعی عدالت، حساسیت یا مقاومت دارند (Goode & McKendrick, 2021).

در نهایت، تفاوت کلیدی در «غایت و هدف نهایی» نهفته است. غایت فورس‌ماژور و تعذر، «رهایی» از تعهد است، در حالی که غایت شرط تعدیل، «وفاداری» به تعهد در قالبی نوین است. شرط تعدیل با پذیرش پویایی اقتصاد، از تبدیل «اصل لزوم» به یک قاعده خشک و ویرانگر جلوگیری می‌کند و با ایجاد پلی میان قطعیت حقوقی و واقعیت اقتصادی، به قرارداد اجازه می‌دهد تا در طوفان‌های مالی دوام بیاورد. این نهاد با تفکیک دقیق مرزهای خود از انحلال، یعنی فورس‌ماژور، فسخ، یعنی غبن، و سقوط تعهد، یعنی تعذر، جایگاه منحصر به فردی را به‌عنوان «نگهبان بقای قرارداد» به خود اختصاص داده است. به همین جهت، در تنظیم قراردادهای تجاری پیچیده، استفاده از شرط تعدیل نه تنها یک انتخاب، بلکه یک ضرورت حرفه‌ای برای جلوگیری از تسری آثار ویرانگر حوادث غیرمترقبه به کل ساختار رابطه تجاری محسوب می‌شود (Marsh, 2023).

جایگاه شرط تعدیل در حقوق ایران: واکاوی مبانی فقهی و قانونی، حدود مشروعیت و امکان‌سنجی مداخله قضایی

نخست باید تصریح کرد که شرط تعدیل در حقوق ایران، هرچند فاقد عنوان مستقل و مصرح در قانون مدنی است، از حیث مبنای نظری نهادی بی‌پایه و وارداتی محسوب نمی‌شود. مسئله بنیادین در این حوزه، نه اصل امکان درج شرط تعدیل، بلکه تبیین نسبت آن با اصل حاکمیت اراده و حدود اختیارات دادرس است. از این منظر، شرط تعدیل را باید نه استثنایی بر اصل لزوم، بلکه در فرض درج در قرارداد، بخشی از همان اراده الزام‌آور طرفین دانست؛ به این معنا که وفاداری به قرارداد، در اینجا دقیقاً به معنای وفاداری به سازوکار بازتعادل‌بخشی پیش‌بینی شده در آن است، نه اصرار بر متن اولیه در شرایطی که مبنای اقتصادی آن فروپاشیده است (Katouzian, 2004; Shahidi, 2018).

در میان مبانی فقهی، قاعده لاضرر و لاضرار اصلی‌ترین پشتوانه برای توجیه ضرورت درج و اجرای شرط تعدیل در شرایط اختلال شدید اقتصادی است. اگرچه در ادبیات فقهی، درباره اثر اثباتی این قاعده برای ایجاد حق تعدیل توسط قاضی اختلاف است (Akhund Khorasani, 1987; Ansari, 1999)، اما در خصوص شرط تعدیل قراردادی، این قاعده نقشی بی‌بدیل دارد. در واقع، شرط تعدیل ابزاری پیشگیرانه است که طرفین با اتکا به منطق نفی ضرر، برای پیشگیری از تحميل زیان نامتعارف ناشی از تحولات آتی در قرارداد می‌گنجانند. از این رو، شرط تعدیل نه تنها با قاعده لاضرر معارضه ندارد، بلکه ترجمان قراردادی ضرورت تدارک زیان و منع اضرار به غیر است (Bojnourdi, 1987; Maraghei, 1918). بدین ترتیب، دادرس با اجرای شرط تعدیل، در واقع اراده‌ای را تنفیذ می‌کند که برای پیشگیری از تحقق ضرر فاحش، موضوع نهی شارع، در دل عقد گنجانده شده است (Akhund Khorasani, 1986; Khomeini, 2006).

عمومی نیست، اعتبار می‌بخشد. همچنین، ماده ۲۱۹ قانون مدنی که اصل لزوم را بیان می‌کند، مؤید اعتبار این شرط است؛ زیرا لازم‌الاجرا بودن قرارداد به معنای لزوم رعایت تمام قیود آن، از جمله شرط بازنگری، است. بنابراین، اجرای شرط تعدیل، عین وفای به عهد و احترام به حاکمیت اراده است. علاوه بر این، مواد ۲۲۰ و ۲۲۱ با توسعه الزامات قراردادی به لوازم عرفی، بر لزوم رعایت شرایطی که عرف حرفه‌ای برای حفظ تعادل اقتصادی در قراردادهای بلندمدت ضروری می‌داند، مانند شرط تعدیل، تأکید دارند. حتی در فرض «شرط مذاکره مجدد»، استنکاف از طی فرایند تعدیل می‌تواند مبنای مسئولیت قراردادی قرار گیرد (Katouzian, 2004; Shahidi, 2018).

تمایز میان شرط تعدیل و معاذیر قانونی در مواد ۲۲۷ و ۲۲۹ قانون مدنی متبلور است. این مواد ناظر به تعذر یا عدم امکان مطلق اجرا هستند، در حالی که شرط تعدیل دقیقاً برای «منطقه میانی» طراحی شده است؛ یعنی وضعیتی که اجرا ممکن است، اما تعادل اقتصادی آن به شدت مخدوش شده است. وجود شرط تعدیل در قرارداد، خلأ قانونی موجود در این منطقه را پر کرده و مانع از آن می‌شود که متعهد میان انتخاب دشوار «تحمّل زیان فاحش» یا «نقض قرارداد» گرفتار شود. همچنین، ماده ۲۷۷ قانون مدنی با اجازه دادن به دادرسی برای اعطای مهلت یا تقسیط، نشان‌دهنده تمایل قانون‌گذار به انعطاف در اجرای تعهدات است که این گرایش، با روح و فلسفه شرط تعدیل کاملاً همسوست (Katouzian, 2004).

در تحلیل تطبیقی داخلی، باید میان شرط تعدیل و غبن حادث مرزبندی دقیقی قائل شد. غبن ناظر به زمان انعقاد عقد است و توسعه آن به حوادث بعدی با مبانی تراضی و رویه قضایی، از جمله دادنامه شماره ۹۲۰۰۰۴۰۴ مورخ ۱۳۹۲/۷/۱۳ شعبه ۱ لواسانات، ناسازگار است. علاوه بر این، غبن به فسخ می‌انجامد، در حالی که غایت شرط تعدیل، استمرار و حفظ رابطه حقوقی از

همین پیوند ارگانیک میان قواعد فقهی و شرط تعدیل در قاعده نفی عسر و حرج نیز مشهود است. اگر اجرای قرارداد در اثر حوادث استثنایی پس از انعقاد، به مرحله‌ای برسد که برای متعهد عرفاً مشقت‌بار و غیرقابل تحمل شود، اصرار بر اجرای عین مفاد اولیه با روح قاعده نفی حرج، مستفاد از آیه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»، ناسازگار است (Khomeini, 2006; Tabatabaei, 1984). در اینجا، شرط تعدیل به‌عنوان یک مکانیسم اصلاحی، مانع از تبدیل قرارداد به یک تکلیف حرجی و خروج آن از دایره وسع و طاقت متعهد می‌شود. به بیان دیگر، شرط تعدیل را باید ابزاری عقلایی دانست که طرفین برای صیانت از قرارداد در برابر تنگناهای غیرقابل تحمل پیش‌بینی می‌کنند (Katouzian, 1992). این شرط، با تکیه بر مبانی پذیرفته‌شده‌ای چون ماده ۱۰ قانون مدنی، پشتوانه‌ای قوی برای مشروعیت‌بخشی به بازتنظیم قرارداد فراهم می‌آورد (Beigdeli, 2009; Bojnourdi, 1987; Naraqi, 1987).

علاوه بر این، اصولی مانند انصاف، حسن نیت و منع دارا شدن بلاجهت، کارکرد شرط تعدیل را در نظام حقوقی ایران و جاهت می‌بخشد. انصاف اقتضا می‌کند که قرارداد به ابزار تحصیل منفعت یک‌سویه و ناموجه ناشی از فروپاشی ارزش اقتصادی تعهد متقابل تبدیل نشود. شرط تعدیل در این میان، ضامن بقای عدالت معاوضی است. همچنین، امتناع از فعال‌سازی سازوکار تعدیل پیش‌بینی‌شده در قرارداد، می‌تواند مصداق سوءاستفاده از حق و نقض حسن نیت در اجرای تعهدات تلقی گردد. در این چارچوب، شرط تعدیل نه تضعیف اراده، بلکه ابزار عقلانی‌سازی اراده و جلوگیری از انتقال ناموجه ریسک و ثروت در اثر تحولات بنیادین است (Katouzian, 2004; Shahidi, 2018).

از حیث قانونی، ماده ۱۰ قانون مدنی روشن‌ترین تکیه‌گاه اعتبار شرط تعدیل است. این ماده با پذیرش اصل آزادی قراردادهای، به شرط تعدیل به‌عنوان یک توافق خصوصی نافذ که محل نظم

می‌کند (Bojnourdi, 1987; Katouzian, 2004; Shahidi, 2018).

آثار عملی شرط تعدیل در مواجهه با نوسانات شدید اقتصادی:

تحلیل کاربردی در حوزه‌های چهارگانه قراردادهای

در اقتصادهای دستخوش نوسان و تورم ساختاری، قراردادهای بلندمدت و میان‌مدت همواره در معرض خطر فروپاشی تعادل اقتصادی قرار دارند. در چنین بستری، شرط تعدیل قیمت از یک شرط فرعی و ساده، به یک ابزار حیاتی برای مدیریت ریسک و صیانت از رابطه قراردادی تبدیل می‌شود. نوسانات شدید نرخ ارز، تورم شتابان و جهش ناگهانی قیمت نهاده‌های تولید، تعهدات مالی متعهد را به ورطه غیرقابل پیش‌بینی بودن سوق می‌دهد. درج هوشمندانه شرط تعدیل در این قراردادها مانع از آن می‌شود که نوسانات کلان اقتصادی، یکی از طرفین را به سمت ورشکستگی یا نقض عمدی قرارداد سوق دهد و در مقابل، با توزیع عادلانه ریسک‌های محیطی، استمرار و پایداری رابطه حقوقی طرفین را تضمین می‌کند (Horn, 1985; Katouzian, 2004).

در حوزه قراردادهای پیمانکاری، نوسان ناگهانی قیمت مصالح ساختمانی و تجهیزات پایه‌ای، نظیر فولاد، سیمان و مس، بزرگ‌ترین تهدید برای پروژه‌های عمرانی و صنعتی به شمار می‌رود. در قراردادهای با قیمت مقطوع بدون وجود شرط تعدیل، پیمانکار ناگزیر است تمام ریسک افزایش قیمت‌ها را به تنهایی به دوش بکشد که این امر غالباً به تعطیلی کارگاه‌ها و توقف پروژه می‌انجامد. فعال‌سازی شرط تعدیل بر اساس شاخص‌های رسمی، مانند بخشنامه‌های تعدیل آحادبهای سازمان برنامه و بودجه، به پیمانکار اجازه می‌دهد قیمت‌های اولیه را با واقعیت‌های بازار تطبیق دهد. این سازوکار، تعادل مالی اولیه پروژه را احیا کرده و از توقف عملیات اجرایی به دلیل ناتوانی مالی متعهد پیشگیری می‌کند (Schwenzer et al., 2019; Zarringhalam, 2021).

طریق بازتنظیم قیمت یا مدت است. از این رو، شرط تعدیل راهکاری بسیار منسجم‌تر و تخصصی‌تر از ادعای غبن حادث برای جبران اختلالات پسینی قرارداد به شمار می‌رود (Beigdeli, 2009; Sam et al., 2014; Shafae, 1997; Shahidi, 1997).

در خصوص اختیار قاضی برای تعدیل بدون وجود شرط صریح، دکترین کلاسیک ایران عموماً موضعی منفی دارد و بر این باور است که دادرس نمی‌تواند جایگزین اراده متعاقدین شود (Katouzian, 2004; Shahidi, 2018). اما در صورت وجود شرط تعدیل، نقش دادرس به «فعال‌سازی اراده مفروض» و اجرای مکانیسم مورد توافق تغییر می‌یابد. در این حالت، تعدیل قضایی نه یک اقدام تأسیسی، بلکه اقدامی تفسیری-تکمیلی برای اجرای صحیح روح قرارداد است (Ansari, 1999; Cooter & Ulen, 2010; Shahidi, 2018). پذیرش گسترده سازوکارهای تعدیل در قراردادهای اداری و پیمانکاری دولتی، مانند بخشنامه‌های تعدیل آحادبها، نیز گواهی بر این مدعاست که نظام حقوقی ایران با اصل ضرورت بازتعادل بخشی به قراردادها بیگانه نیست و این تجربه می‌تواند الگویی برای شناسایی اعتبار شرط تعدیل در قراردادهای خصوصی باشد (Zarringhalam, 2021).

در نهایت، جمع‌بندی وضعیت شرط تعدیل در حقوق ایران نشان می‌دهد که اگرچه رویه قضایی به دلیل فقدان نص صریح و رأی وحدت رویه، در پذیرش «تعدیل قضایی خودسرانه» احتیاط می‌ورزد، اما در قبال شرط تعدیل قراردادی، با مانع جدی روبه‌رو نیست. مبانی فقهی، یعنی لاضرر و لاجرح، و قانونی، یعنی مواد ۱۰ و ۲۱۹، به روشنی راه را برای درج این شرط هموار کرده‌اند. از این رو، در نظام فعلی، شرط تعدیل مطمئن‌ترین ابزار برای مدیریت ریسک‌های اقتصادی و شکاف میان ظرفیت‌های نظری حقوق ایران و احتیاط‌های رویه قضایی است؛ ابزاری که با حفظ اصل لزوم، عدالت قراردادی را در تلاطم‌های اقتصادی تضمین

شدن بلاجهت دست یابد. از این رو، شرط تعدیل در اجاره‌های بلندمدت، فراتر از یک ابزار محاسباتی، ضامن بقای رابطه استیجاری و پیشگیری از تراکم دعاوی تخلیه و تعدیل قضایی در محاکم است (Cartwright, 2025; Esmaili, 2016).

در قراردادهای تأمین کالا، جهش ناگهانی قیمت مواد اولیه در بازارهای داخلی یا جهانی، تأمین‌کننده را در موقعیت دشواری قرار می‌دهد. برای مثال، در قراردادهای بلندمدت تأمین قطعات خودرو یا مواد پتروشیمی، افزایش قیمت فلزات پایه یا نفت خام می‌تواند هزینه تولید را از قیمت فروش توافق‌شده فراتر ببرد. در این حالت، متعهد میان دو گزینه زیان‌بار مخیر می‌شود: اجرای تعهد همراه با ورشکستگی، یا نقض قرارداد و تحمل خسارت. شرط تعدیل قیمت بر اساس فرمول‌های شناور متصل به بورس‌های مرجع، مانند بورس فلزات لندن یا بورس کالای ایران، قیمت نهایی را به‌طور پویا با نوسانات مواد اولیه هماهنگ می‌کند (Brunner, 2009; Katouzian, 2004).

این پدیده، یعنی عدم صرفه اقتصادی اجرای قرارداد، با تعذر حقیقی و مادی اجرا متفاوت است؛ چرا که کالا در بازار موجود است، اما تهیه آن مستلزم پرداخت هزینه‌ای کمرشکن است. حقوق سنتی ایران در تفکیک میان تعذر مادی و تعذر اقتصادی دچار ابهام است و غالباً تعذر اقتصادی را مجوز معافیت از تعهد نمی‌داند. شرط تعدیل با پر کردن این خلأ نظری و عملی، به طرفین اجازه می‌دهد بدون نیاز به اثبات فورس‌ماژور، قیمت معامله را تعدیل کنند. این امر مانع از قطع زنجیره تأمین صنایع بزرگ شده و پایداری جریان کالا در بازار را تضمین می‌نماید (Schwenzer et al., 2019; Shahidi, 2018).

در نهایت، در قراردادهای سرمایه‌گذاری، نظیر قراردادهای احداث، بهره‌برداری و انتقال یا مشارکت‌های مدنی بلندمدت، پیش‌بینی سازوکار بازبینی تعهدات مالی یک ضرورت بنیادین است. این پروژه‌ها که بازگشت سرمایه آن‌ها چندین دهه به طول می‌انجامد،

علاوه بر افزایش قیمت مصالح، تغییرات ناگهانی نرخ ارز در قراردادهای پیمانکاری که نیازمند تأمین تجهیزات خارجی هستند، بحران‌آفرین است. سقوط ارزش پول ملی، هزینه خرید تجهیزات وارداتی را به‌شدت افزایش داده و متعهد را با عسر و حرج شدید مواجه می‌سازد. در این وضعیت، شرط تعدیل ارزی با توزیع ریسک نوسانات ارز میان کارفرما و پیمانکار، مانع از قفل شدن پروژه می‌شود. همچنین، تأخیرهای ناشی از این بحران‌های اقتصادی، به موجب شرط تعدیل، به‌عنوان تأخیرات مجاز شناسایی شده و مانع از جریان یافتن وجه التزام تأخیر تأدیه علیه پیمانکار می‌گردد؛ امری که از منظر حقوقی، اجرای تعهد را در مجرای طبیعی خود نگاه می‌دارد (Berger, 2003; Sadeghi, 2013).

در قراردادهای اجاره بلندمدت، به‌ویژه در املاک تجاری و صنعتی، کاهش شدید ارزش پول ملی ظرف چند سال، اجاره‌بهای توافق‌شده اولیه را به مبلغی ناچیز و بی‌ارزش تبدیل می‌کند. در این شرایط، موجر با کاهش شدید درآمد واقعی مواجه می‌شود، در حالی که مستأجر از منافع ملک با ارزش روز بهره‌مند است. بدون شرط تعدیل، موجران غالباً به طرح دعاوی بی‌سرانجام مانند ادعای غبن حادث یا عسر و حرج برای فسخ اجاره روی می‌آورند که معمولاً با مخالفت دادگاه‌ها مواجه می‌شود. وجود شرط شاخص‌بندی اجاره‌بها متصل به شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی اعلامی از سوی بانک مرکزی، به‌طور خودکار ارزش واقعی اجاره‌بها را حفظ کرده و مانع از تضییع حقوق موجر می‌شود (McKendrick, 2023; Shahidi, 2018).

این عدم تعادل فاحش عوضین در اجاره‌های بلندمدت، نه تنها عدالت معاوضی را مخدوش می‌کند، بلکه انگیزه سرمایه‌گذاری در بخش املاک تجاری را از بین می‌برد. شرط تعدیل در این قراردادها به‌عنوان یک سوپاپ اطمینان عمل می‌کند که به‌صورت دوره‌ای، مثلاً سالانه، رابطه مالی طرفین را بازتنظیم می‌کند. این بازتنظیم مانع از آن می‌شود که مستأجر به قیمت زیان فاحش موجر، به دارا

قرار دهند. از این منظر، نخستین چالش شرط تعدیل آن است که مرز میان «حفظ عدالت قراردادی» و «تزلزل در امنیت حقوقی» را تا چه اندازه می‌توان روشن و قابل اعمال ترسیم کرد؛ زیرا اگر این مرز مبهم بماند، پیش‌بینی‌پذیری که رکن اساسی مبادلات اقتصادی است، آسیب خواهد دید (Katouzian, 2004; McKendrick, 2023).

یکی از مهم‌ترین ایرادات وارد بر شرط تعدیل، امکان سوءاستفاده از آن از سوی طرفی است که پس از انعقاد قرارداد، به دلیل تغییرات معمول اقتصادی یا حتی سوءمدیریت شخصی، اجرای تعهد برای او دشوار شده است. اگر حدود و شرایط اعمال شرط تعدیل با دقت کافی تنظیم نشود، هر افزایش هزینه یا کاهش سود می‌تواند از سوی متعهد به‌عنوان «برهم خوردن تعادل اقتصادی قرارداد» معرفی شود. در نتیجه، شرط تعدیل از ابزاری برای مقابله با رخدادهای استثنایی به وسیله‌ای برای بازنگری فرصت‌طلبانه تبدیل می‌شود. این خطر به‌ویژه در اقتصادهایی که نوسانات سطحی و مستمر بخشی از وضعیت عادی بازار است، بیشتر نمود پیدا می‌کند؛ زیرا در چنین فضاهایی، تمایز میان «ریسک عادی قراردادی» و «حادثه استثنایی» به‌آسانی مخدوش می‌شود. بنابراین، اگر شرط تعدیل بدون قیدهایی مانند غیرقابل پیش‌بینی بودن، خارج از اراده بودن و شدت غیرمتعارف تغییرات پذیرفته شود، خود می‌تواند به عامل بی‌ثباتی در روابط قراردادی بدل گردد (Brunner, 2009; Shahidi, 2018).

چالش دوم، ابهام در معیار «نوسان شدید» و به‌طور کلی دشواری معیارگذاری برای تحقق وضعیت تعدیل است. مفاهیمی مانند «افزایش فاحش هزینه اجرا»، «برهم خوردن تعادل اقتصادی قرارداد» یا «کاهش محسوس ارزش عوض» اگرچه از نظر نظری قابل فهم‌اند، اما در مقام اجرا بدون شاخص‌های عینی و قابل اندازه‌گیری، منشأ اختلافات گسترده خواهند بود. برای مثال، آیا افزایش ۳۰ درصدی قیمت مواد اولیه در یک قرارداد یک‌ساله،

مستقیماً تحت تأثیر متغیرهای کلان اقتصادی مانند نرخ تورم، نرخ بهره و تغییرات قوانین مالیاتی قرار دارند. شرط حفظ موازنه مالی یا شرط مذاکره مجدد در این قراردادها درج می‌شود تا در صورت تغییر بنیادین در مدل مالی پروژه، طرفین ملزم به بازنگری در تعرفه‌ها، سهم‌الشکره یا مدت بهره‌برداری شوند تا سودآوری متعارف پروژه برای سرمایه‌گذار حفظ گردد (Berger, 2003; Zarringhalam, 2021). به‌طور خلاصه، تحلیل کاربردی شرط تعدیل نشان می‌دهد که این نهاد حقوقی، قرارداد را از یک سند ایستا و صلب، به یک ابزار پویا و منعطف تبدیل می‌کند. در هر چهار حوزه پیمانکاری، اجاره، تأمین کالا و سرمایه‌گذاری، شرط تعدیل با پذیرش واقعیت‌های اقتصادی و توزیع عقلایی ریسک‌ها، مانع از شکست قراردادها می‌شود. این شرط، کارآمدترین پاسخ حقوقی به نوسانات شدید بازار است که با همسو کردن منافع طرفین در شرایط بحران، اصل لزوم قراردادها را نه از طریق جمود بر الفاظ، بلکه از مسیر حفظ تعادل اقتصادی و عدالت معاوضی پاس می‌دارد (Horn, 1985; Katouzian, 2004).

چالش‌ها، ایرادات، و راهکارهای تقنینی، قراردادی و تفسیری درباره شرط تعدیل

با وجود آنکه شرط تعدیل در قراردادهای بلندمدت و متأثر از نوسانات اقتصادی، ابزاری کارآمد برای حفظ تعادل قراردادی و جلوگیری از فروپاشی رابطه حقوقی طرفین به شمار می‌رود، پذیرش آن نباید به‌گونه‌ای باشد که ماهیت الزام‌آور قراردادها را تضعیف کند. هر نظریه‌ای که به بازبینی مفاد عقد پس از انعقاد مجال دهد، به‌طور طبیعی در معرض این انتقاد قرار می‌گیرد که اصل قطعیت قراردادها و اصل لزوم قراردادها را متزلزل می‌سازد. در حقوق ایران نیز که ماده ۲۱۹ قانون مدنی، قرارداد صحیح را لازم‌الاتباع می‌داند، هرگونه پذیرش گسترده تعدیل ممکن است این نگرانی را برانگیزد که متعهدان، به جای احترام به تعهدات پذیرفته‌شده، هر تغییر اقتصادی را دستاویزی برای گریز از قرارداد

بیش از حد قضایی در روابط خصوصی. اگر تعدیل به نحوی پذیرفته شود که دادرس بتواند با استناد به معیارهای باز و شناور، به بازنویسی مفاد قرارداد بپردازد، این نگرانی جدی به وجود می‌آید که قرارداد از قلمرو «قانون خصوصی طرفین» خارج و به حوزه تشخیص موردی محاکم منتقل شود. چنین رویکردی، افزون بر آنکه پیش‌بینی‌پذیری تجاری را کاهش می‌دهد، ممکن است انگیزه طرفین را برای دقت در تنظیم قرارداد نیز کم‌رنگ سازد؛ زیرا هر طرف امیدوار خواهد بود که در صورت نامطلوب شدن نتایج اقتصادی، از طریق مداخله قضایی به نتیجه‌ای مساعدتر برسد. حقوق تطبیقی نیز نشان می‌دهد که نظام‌های محتاط، مانند حقوق انگلیس، دقیقاً به دلیل همین نگرانی‌ها از شناسایی گسترده تعدیل قضایی اجتناب کرده‌اند و بار مدیریت ریسک را بر عهده خود طرفین گذاشته‌اند (Cartwright, 2025; McKendrick, 2023).

با این همه، پذیرش این ایرادات به معنای انکار ضرورت شرط تعدیل یا نهاد کلی تغییر اوضاع و احوال نیست، بلکه برعکس، نشان می‌دهد که راه‌حل مطلوب، تنظیم ضابطه‌مند و مرحله‌بندی‌شده این نهاد است. از منظر پیشنهاد تقنینی، شایسته است قانون‌گذار ایرانی، با الهام از تجربه حقوق فرانسه، آلمان و اصول یونیدروا، نظریه تغییر اوضاع و احوال را به صورت صریح و محدود در قانون مدنی شناسایی کند. این شناسایی باید نه به‌عنوان مجوز عام برای بازنگری در همه قراردادها، بلکه به‌عنوان یک استثنای مضیق و مشروط طراحی شود: تنها در فرض وقوع حادثه‌ای خارجی، غیرقابل پیش‌بینی، غیرقابل انتساب و مؤثر بر تعادل اساسی قرارداد. همچنین لازم است امکان تعدیل قضایی در شرایط استثنایی، پس از احراز شکست مذاکرات مجدد و فقدان راه‌حل قراردادی، به‌طور روشن پذیرفته شود. چنین اصلاحی، از یک سو خلأ موجود در حقوق ایران را پر می‌کند و از سوی دیگر، مانع از تشتت آرا و استنادهای پراکنده و غیرمنسجم در رویه

نوسان شدید محسوب می‌شود، یا تنها افزایش‌های بالاتر از ۷۰ یا ۱۰۰ درصد می‌توانند چنین وصفی پیدا کنند؟ آیا باید ملاک را نرخ تورم رسمی قرار داد، یا تأثیر واقعی حادثه بر هزینه‌های همان قرارداد خاص را سنجید؟ نبود پاسخ روشن به این پرسش‌ها، هم در مرحله تنظیم قرارداد و هم در مرحله رسیدگی قضایی یا داوری، سبب می‌شود شرط تعدیل با وجود ظاهر حمایتی خود، منشأ ناامنی و منازعه شود. به همین دلیل، یکی از ضعف‌های جدی در به‌کارگیری شرط تعدیل، فقدان استانداردهای مشخص برای سنجش «شدت» و «غیرمتعارف بودن» تغییرات است (Esmaili, 2016; Unidroit, 2016).

مشکل سوم، دشواری تعیین مرجع تشخیص و حدود اختیار آن است. حتی اگر اصل امکان تعدیل پذیرفته شود، این پرسش بنیادین باقی می‌ماند که چه کسی باید احراز کند شرایط برای تعدیل فراهم شده است: خود طرفین از طریق مذاکره مجدد، کارشناس منتخب، داور یا دادگاه؟ هر یک از این راه‌حل‌ها مزایا و معایب خاص خود را دارد. سپردن امر به توافق مجدد طرفین، از حیث احترام به حاکمیت اراده مطلوب است، اما در عمل ممکن است با بن‌بست مواجه شود؛ زیرا معمولاً طرف ذی‌نفع در حفظ وضعیت موجود، انگیزه‌ای برای مذاکره ندارد. ارجاع امر به کارشناس نیز گرچه بُعد فنی و اقتصادی اختلاف را بهتر روشن می‌کند، اما در نهایت، تصمیم‌گیری درباره تغییر تعهدات قراردادی، امری صرفاً کارشناسی نیست و واجد ابعاد حقوقی و ارزشی نیز هست. اگر هم مرجع نهایی دادگاه باشد، خطر ناهمگونی در تصمیمات و مداخله گسترده قضایی مطرح می‌شود. از این رو، یکی از اشکالات مهم شرط تعدیل آن است که بدون پیش‌بینی دقیق مرجع تشخیص، فرایند اعمال آن می‌تواند به مراتب مناقشه‌برانگیزتر از نبود خود شرط باشد (Berger, 2003; Zarringhalam, 2021).

از همین‌جا، ایراد چهارم و پنجم نیز آشکار می‌شود: تعارض احتمالی شرط تعدیل با اصل قطعیت قراردادها و خطر مداخله

قضایی خواهد شد (Brunner, 2009; Katouzian, 2004).

در کنار اصلاح تقنینی، راهکار قراردادی و قضایی-تفسیری نیز نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. از حیث قراردادی، باید به طرفین و به‌ویژه فعالان اقتصادی توصیه کرد که شرط تعدیل را به‌صورت دقیق، شفاف و چندمرحله‌ای تنظیم کنند؛ به‌گونه‌ای که در آن، اولاً شاخص‌های روشن تعدیل، مانند نرخ تورم رسمی، شاخص بهای تولیدکننده، نرخ ارز مرجع یا درصد مشخصی از افزایش هزینه‌ها، تعیین شود؛ ثانیاً فرایند مذاکره مجدد، مدت آن و آثار عدم توافق مشخص گردد؛ و ثالثاً مرجع حل اختلاف، اعم از داور تخصصی، هیئت کارشناسی یا دادگاه صالح، از پیش تعیین شود. از حیث قضایی و تفسیری نیز، هرچند اصل لزوم باید همچنان نقطه عزیمت باشد، اما تفسیر آن نباید چنان صلب باشد که عدالت قراردادی را به‌کلی نادیده بگیرد. بهره‌گیری سنجیده از اصولی چون انصاف (*Equity*)، حسن نیت (*Good Faith*) و منع ضرر می‌تواند به دادرسی کمک کند تا بدون افتادن در ورطه مداخله افراطی، در موارد استثنایی از تحمیل نتایج ظالمانه جلوگیری کند. بدین ترتیب، رویکرد مطلوب نه رهاسازی کامل قراردادهای به دست دگرگونی‌های اقتصادی است و نه اعطای اختیار بی‌حد به دادگاه‌ها، بلکه ایجاد تعادلی سنجیده میان ثبات حقوقی و عدالت اقتصادی در روابط خصوصی است (Berger, 2003; Shahidi, 2018; Unidroit, 2016).

نتیجه‌گیری

این پژوهش با تمرکز بر جایگاه و کارکرد شرط تعدیل در حقوق ایران و با توجه ویژه به شرایط بی‌ثباتی اقتصادی، نشان داد که مسئله اصلی در این حوزه، چگونگی جمع میان اصل لزوم قراردادهای و ضرورت حفظ عدالت قراردادی در مواجهه با دگرگونی‌های شدید و پیش‌بینی‌ناپذیر اقتصادی است. بررسی مبانی فقهی و قانونی روشن ساخت که حقوق ایران، هرچند مانند

برخی نظام‌های حقوقی جدید دارای نهادی صریح و عام تحت عنوان *Hardship* یا «دشواری غیرمتعارف اجرا» نیست، اما از ظرفیت‌های قابل‌توجهی برای پذیرش و توجیه شرط تعدیل قراردادی برخوردار است. قواعدی همچون لاضرر و لاجرح، در کنار اصولی چون حاکمیت اراده و مواد ۱۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۹ و ۲۷۷ قانون مدنی، هر یک به‌نوعی امکان دفاع از مشروعیت این شرط را فراهم می‌آورند، هرچند این ظرفیت‌ها بیشتر ناظر به اعتبار توافق طرفین بر تعدیل‌اند تا شناسایی یک اختیار عام برای مداخله مستقیم دادگاه در بازنویسی قرارداد.

یافته‌های این تحقیق همچنین نشان داد که شرط تعدیل را باید نهادی متمایز از نهادهایی چون غبن حادث، تعذر اجرا و فورس‌ماژور دانست. غبن در منطق سنتی حقوق مدنی، اصولاً به عدم تعادل موجود در زمان انعقاد عقد مربوط است، در حالی‌که شرط تعدیل ناظر به تغییراتی است که پس از انعقاد و در طول اجرای قرارداد رخ می‌دهد و تعادل اقتصادی اولیه را برهم می‌زند. همچنین، فورس‌ماژور و تعذر ناظر بر وضعیتی‌اند که اجرای تعهد ناممکن یا خارج از توان متعارف می‌شود، حال آن‌که در شرط تعدیل، موضوع معمولاً «ناممکن شدن» نیست، بلکه «به‌شدت نامتوازن و زیان‌بار شدن» اجرای قرارداد است. این تمایز از حیث نظری و عملی اهمیت فراوان دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که شرط تعدیل نه وسیله‌ای برای انحلال آسان قرارداد، بلکه سازوکاری برای حفظ و بازتنظیم رابطه قراردادی در پرتو تغییر شرایط است.

در پاسخ روشن به سؤال اصلی پژوهش باید گفت که شرط تعدیل در حقوق ایران، در صورت تصریح و تنظیم دقیق قراردادی، قابل پذیرش و معتبر است و می‌تواند به‌عنوان ابزاری مشروع برای مدیریت آثار نوسانات شدید اقتصادی به کار رود. این نتیجه نه‌تنها از ماده ۱۰ قانون مدنی و اصل آزادی قراردادهای قابل استنباط است، بلکه با روح کلی حقوق خصوصی ایران که بر احترام به اراده طرفین و پرهیز از ورود ضرر ناروا استوار است نیز سازگار

پیشگیرانه برای حفظ توازن قراردادی، کاهش دعاوی و استمرار همکاری‌های اقتصادی است.

موضع نهایی این پژوهش آن است که در شرایط بی‌ثباتی اقتصادی، شرط تعدیل باید به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق عدالت قراردادی و صیانت از بقای قراردادها در حقوق ایران به رسمیت شناخته و تقویت شود. این پذیرش، البته نباید به‌گونه‌ای باشد که اصل لزوم و قطعیت قراردادها را تهی سازد؛ بلکه باید در قالب شروط روشن، معیارهای عینی، فرایندهای مشخص برای مذاکره و مراجع معین برای حل اختلاف صورت‌بندی شود. در عین حال، برای ارتقای امنیت حقوقی، لازم است قانون‌گذار ایرانی با الهام از تجربه تطبیقی، نظریه تغییر اوضاع و احوال را به‌صورت محدود و منضبط شناسایی کند و رویه قضایی نیز با تفسیری متعادل از اصول انصاف، حسن نیت و منع ضرر، از تحمیل نتایج آشکارا نامنصفانه جلوگیری نماید. بر این اساس، می‌توان گفت که آینده کارآمد حقوق قراردادها در ایران، نه در اصرار بر جمود مطلق و نه در پذیرش مداخله بی‌حد، بلکه در ایجاد تعادل میان ثبات حقوقی و انعطاف عادلانه نهفته است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This article examines the role of contractual adjustment clauses in responding to severe economic fluctuations, with particular emphasis on long-term contracts in Iranian law. The central problem addressed is that long-term contractual relations are especially vulnerable to inflation, exchange-rate volatility, sanctions, supply-chain disruptions, and sudden increases in performance costs, because the economic equilibrium assumed at the time of contract formation may collapse during the performance period. In such

می‌نماید. با این حال، همین پژوهش آشکار ساخت که حقوق ایران هنوز به سطحی از انسجام نظری و تقنینی نرسیده است که بتوان از یک نظریه عمومی و صریح درباره تغییر اوضاع و احوال یا تعدیل قضایی قراردادها سخن گفت. از این حیث، میان اعتبار «شرط تعدیل قراردادی» و پذیرش «تعدیل قضایی بدون شرط» باید تفکیک کرد؛ اولی در چارچوب کنونی حقوق ایران قابل دفاع‌تر است، در حالی که دومی همچنان با تردیدها و محدودیت‌های جدی مواجه است.

مطالعه تطبیقی نیز مؤید آن بود که نظام‌های حقوقی پیشرو و اسناد بین‌المللی، به‌ویژه اصول یونیدروا، حقوق فرانسه و حقوق آلمان، از نگاه صرفاً صلب و کلاسیک به قرارداد عبور کرده و به سوی پذیرش سازوکارهای مذاکره مجدد، تعدیل و انطباق قرارداد با شرایط جدید حرکت کرده‌اند. در مقابل، حقوق ایران هنوز در مرحله‌ای قرار دارد که بار اصلی حل مسئله را بر دوش توافق پیشینی طرفین می‌گذارد. این امر اگرچه از منظر احترام به حاکمیت اراده قابل توجیه است، اما در عمل، در اقتصادی که نوسانات شدید، فراگیر و مستمر دارد، کافی به نظر نمی‌رسد. از همین رو، یافته‌های کاربردی تحقیق نشان داد که درج شرط تعدیل در قراردادهای پیمانکاری، اجاره‌های بلندمدت، قراردادهای تأمین کالا و سرمایه‌گذاری، نه یک تدبیر تجملی، بلکه یک ضرورت عملی و

circumstances, performance may remain physically and legally possible, yet become economically destructive for one party. This distinction is crucial because traditional doctrines such as force majeure generally respond to impossibility, whereas hardship concerns extraordinary imbalance in the economics of performance. The article therefore treats adjustment clauses not as instruments for escaping contractual obligations, but as mechanisms for preserving contractual relations by restoring a reasonable balance between performance and counter-

performance. This approach is consistent with modern contract-law theories that recognize the need to reconcile contractual certainty with fairness, good faith, risk allocation, and the preservation of long-term cooperative relations (Cartwright, 2025; Macneil, 1980; McKendrick, 2023; Schwartz & Scott, 2003).

The theoretical foundation of the study is based on the distinction between the binding force of contract and the equitable need to adapt contractual obligations when unforeseen economic disruption fundamentally alters the basis of the transaction. In Iranian law, the principle of binding force is strongly supported by the Civil Code and by Islamic jurisprudential principles, yet this principle should not be interpreted as requiring rigid performance under all circumstances. The article argues that the doctrines of no harm and no hardship, together with the principles of party autonomy, contractual fairness, and prohibition of unjust enrichment, provide a defensible normative basis for recognizing adjustment clauses. In this respect, adjustment is not a denial of *pacta sunt servanda* but a sophisticated form of fidelity to the contract, because the parties themselves may have anticipated the possibility of severe disruption and incorporated a mechanism for restoring equilibrium. This interpretation is also supported by Iranian doctrinal literature on contract adaptation, the effects of obligations, and the general rules of contracts (Bojnourdi, 1987; Katouzian, 2004; Khomeini, 2006; Mahkollahi & Yemghadar, 2015; Shahidi, 2018).

Methodologically, the article adopts an analytical-comparative approach. It first clarifies the conceptual meaning of adjustment, hardship, force majeure, supervening imbalance, impossibility of performance, and subsequent lesion, and then distinguishes adjustment clauses from these related institutions. The study emphasizes that

hardship is not the same as force majeure: in force majeure, performance is impossible or legally prevented, whereas in hardship, performance remains possible but becomes extraordinarily burdensome and economically irrational. Similarly, an adjustment clause differs from lesion because lesion concerns imbalance at the time of formation, while adjustment concerns imbalance arising after formation and during performance. The article also distinguishes adjustment from impossibility, because adjustment presupposes that performance can still occur, although only under modified economic terms. This conceptual differentiation is necessary to prevent overextension of adjustment clauses and to preserve their function as exceptional, controlled, and contract-preserving mechanisms (Bridge, 2019; Brunner, 2009; International Chamber of, 2020; Rowan, 2017; Unidroit, 2016).

The comparative part of the article demonstrates that adjustment clauses and hardship mechanisms have become central tools in modern contract governance, particularly in international commercial contracts, construction contracts, supply agreements, and investment arrangements. The UNIDROIT Principles recognize hardship as a situation in which the equilibrium of the contract is fundamentally altered and provide mechanisms for renegotiation and, where necessary, judicial or arbitral adaptation. The ICC hardship clause similarly offers a structured framework for renegotiation, adaptation, or termination where continued performance under original terms becomes excessively onerous. Comparative analysis of English, French, German, and transnational contract law shows divergent levels of judicial intervention, but a shared practical concern with preserving contractual relationships when rigid enforcement would produce commercially unreasonable or inequitable results. International arbitration literature

likewise treats renegotiation and adaptation clauses as tools for risk management, dispute prevention, and contract preservation (Berger, 2003; Born, 2021; Fontaine & De Ly, 2009; International Chamber of, 2020; Marsh, 2023; Vogenauer & Kleinheisterkamp, 2009).

The findings show that adjustment clauses have significant practical value in four major contractual fields: construction, long-term leases, supply contracts, and investment agreements. In construction and engineering contracts, price-escalation clauses and adjustment formulas protect projects against sudden increases in the cost of materials, labor, equipment, or imported components, thereby reducing the likelihood of project suspension or contractor insolvency. In long-term leases, indexation clauses preserve the real value of rent and prevent the lessor's return from being eroded by inflation. In supply contracts, adjustment clauses linked to commodity prices, exchange rates, or production-cost indices prevent suppliers from being forced into economically ruinous performance. In investment and BOT-type arrangements, financial-equilibrium clauses and renegotiation mechanisms help preserve the projected return on investment where macroeconomic assumptions are fundamentally disrupted. These clauses therefore reduce litigation, prevent opportunistic behavior, lower transaction costs, and preserve the cooperative function of long-term contracts (Esmaili, 2016; Fidic, 2017; Park, 2012; Posner, 2014; Sadeghi, 2013; Zarringalam, 2021).

The article concludes that, under Iranian law, contractual adjustment clauses are valid and defensible when they are drafted clearly, objectively, and transparently. Their legitimacy derives primarily from party autonomy, the binding force of agreed contractual terms, and the broader jurisprudential commitment to preventing excessive harm and intolerable hardship.

Nevertheless, the article also shows that uncontrolled judicial adjustment without an express clause remains theoretically and practically problematic in Iranian law, because it may conflict with contractual certainty and exceed the proper role of the court. The preferred solution is therefore threefold: first, parties should draft adjustment clauses with precise triggers, thresholds, indices, procedures, negotiation duties, and dispute-resolution mechanisms; second, courts and arbitral tribunals should interpret such clauses in a balanced manner that protects both contractual stability and economic fairness; and third, Iranian legislation should cautiously recognize a limited doctrine of changed circumstances, applicable only in exceptional cases. In this framework, adjustment clauses do not weaken contracts; rather, they allow contracts to survive severe economic instability by transforming rigid obligation into fair, sustainable, and legally secure performance.

References

- Akhund Khorasani, M. K. (1986). *Commentary on Al-Makasib*. Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Akhund Khorasani, M. K. (1987). *Kifayat al-Usul* (Vol. 2). Al al-Bayt Institute for the Revival of Heritage.
- Amid, H. (1984). *Persian Dictionary*. Amir Kabir Publications.
- Ansari, M. (1999). *Al-Makasib* (Vol. 1). Majma al-Fikr al-Islami.
- Beigdeli, S. (2009). *Contract Adaptation* (3rd ed.). Mizan Legal Foundation.
- Berger, K. P. (2003). Renegotiation and Adaptation Clauses in Long-Term Contracts. *Journal of International Arbitration*, 20(2), 127-155.
- Berger, K. P. (2010). *The Creeping Codification of the New Law Merchant* (2nd ed.). Kluwer Law International.
- Bojnourdi, H. (1987). *Jurisprudential Maxims* (Vol. 1). Dar al-Kutub al-Islamiyyah.
- Born, G. B. (2021). *International Commercial Arbitration* (3rd ed.). Kluwer Law International.
- Bridge, M. (2019). *The Sale of Goods* (4th ed.). Oxford University Press.
- Brunner, C. (2009). *Force Majeure and Hardship under General Contract Principles: Exemption*

- for *Non-Performance in International Arbitration*. Kluwer Law International.
- Cartwright, J. (2025). *Contract Law: An Introduction to the English Law of Contract for the Civil Lawyer* (4th ed.). Hart Publishing.
- Collins, H. (2016). *Contract Law* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Cooter, T., & Ulen, R. (2010). *Law and Economics*. Dad Afarin Publishing.
- Dehkhoda, A. A. (1994). *Dehkhoda Dictionary* (Vol. 4). University of Tehran.
- Eisenberg, M. A. (1995). The Principles of Consideration. *Cornell Law Review*, 80(4), 830-910.
- Esmaili, H. (2016). *Commercial Contract Law and Economic Developments*. Mizan Publishing.
- Fidic. (2017). *Conditions of Contract for Construction for Building and Engineering Works Designed by the Employer: Red Book*.
- Fontaine, M., & De Ly, F. (2009). *Drafting International Contracts: An Analysis of Contract Clauses*. Brill Nijhoff.
- Gaillard, E., & Savage, J. (1999). *Fouchard Gaillard Goldman on International Commercial Arbitration*. Kluwer Law International.
- Ghestin, J. (1991). *Civil Law Treatise: Obligations*. LGDJ.
- Goode, R., & McKendrick, E. (2021). *Goode and McKendrick on Commercial Law* (6th ed.). Penguin Books.
- Horn, N. (1985). *Adaptation and Renegotiation of Contracts in International Trade and Finance*. Kluwer Law and Taxation Publishers.
- Hornby, A. S. (2010). *Oxford Advanced Learner's Dictionary* (8th ed.). Oxford University Press.
- International Chamber of, C. (2020). ICC Force Majeure Clause 2020 and ICC Hardship Clause 2020. Paris: International Chamber of Commerce
- Islamic Republic of, I. (2013). Islamic Penal Code.
- Katouzian, N. (1992). *Introduction to the Science of Law*. Sherkat-e Sahami Enteshar.
- Katouzian, N. (2004). *Civil Law: Specific Contracts* (Vol. 1-2). Ganj Danesh.
- Khomeini, R. (2006). *Al-Rasa'il* (Vol. 1). Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Macneil, I. R. (1980). *The New Social Contract: An Inquiry into Modern Contractual Relations*. Yale University Press.
- Mahkollahi, A., & Yemghadar, R. (2015). Contract Adaptation in Imami Jurisprudence. *Islamic Law Quarterly*, 11(41), 145-162.
- Maraghei, F. (1918). *General Maxims in Principles of Jurisprudence*. Nini Publications.
- Marsh, P. D. V. (2023). *Comparative Contract Law: England, France, Germany* (3rd ed.). Hart Publishing.
- McKendrick, E. (2023). *Contract Law: Text, Cases, and Materials* (10th ed.). Oxford University Press.
- Moein, M. (2000). *Persian Dictionary* (Vol. 1-2). Amir Kabir.
- Naraqi, M. A. (1987). *Awa'id al-Ayyam*. Basirat.
- Park, W. W. (2012). *Arbitration of International Business Disputes: Studies in Law and Practice* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Posner, R. A. (2014). *Economic Analysis of Law* (9th ed.). Wolters Kluwer.
- Posner, R. A., & Rosenfield, A. M. (1977). Impossibility and Related Doctrines in Contract Law: An Economic Analysis. *The Journal of Legal Studies*, 6(1), 83-118.
- Rowan, S. (2017). *Remedies for Breach of Contract: A Comparative Analysis of the Protection of Performance*. Oxford University Press.
- Sadeghi, M. (2013). *The Effect of Exchange-Rate Fluctuations on Contractual Obligations*. Majd Publications.
- Safaei, S. H. (2010). *Introductory Course in Civil Law: General Rules of Contracts* (Vol. 2). Mizan Publishing.
- Sam, M., Aghamashhadi, F. a.-D., & Mostafavi, Z. (2014). The History of Gross Disparity. *Quarterly Journal of Islamic Jurisprudence and Law Research*, 10(37), 11-36.
- Schwartz, A., & Scott, R. E. (2003). Contract Theory and the Limits of Contract Law. *The Yale Law Journal*, 113(3), 541-619.
- Schwenzer, I., Hachem, P., & Kee, C. (2019). *Global Sales and Contract Law* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Shafaei, M. R. (1997). *A Comparative Study of the Theory of Change of Circumstances*. Qoqnoos.
- Shahidi, M. (1997). *Effects of Contracts and Obligations*. Majd.
- Shahidi, M. (2018). *Formation of Contracts and Obligations*. Majd Publications.
- Tabatabaei, M. H. (1984). *Al-Mizan Exegesis* (Vol. 2). Islamic Publications Office.
- Taheri, H. (2013). *Civil Law* (Vol. 3). Islamic Publications Office.
- Unidroit. (2016). *UNIDROIT Principles of International Commercial Contracts 2016*. Rome: International Institute for the Unification of Private Law
- Vogenauer, S., & Kleinheisterkamp, J. (2009). *Commentary on the UNIDROIT Principles of International Commercial Contracts*. Oxford University Press.
- Weill, A., & Terré, F. (1975). *Civil Law: General Introduction* (4th ed.). Dalloz.
- Zarringhalam, M. (2021). *Law of Government Contracts and General Conditions of Contract*. Mizan Publishing.